



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پہلے
وہاں
لاہندگی



پہلے وہاں لاہندگی
پہلے وہاں لاہندگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راز بندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۹ | راز بندگی از دیدگاه قرآن و حدیث |
| ۹ | مشخصات کتاب |
| ۹ | فهرست مطالب |
| ۱۲ | تقدیم به |
| ۱۳ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی |
| ۱۳ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی |
| ۱۴ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس |
| ۱۴ | مقدمه ناشر |
| ۱۶ | مقدمه مؤلف |
| ۱۷ | فصل اول: اسلام و تسلیم |
| ۱۷ | مفهوم اسلام و درجات آن |
| ۱۸ | مرتبۀ اول اسلام |
| ۱۸ | مرتبۀ دوم اسلام |
| ۱۹ | مرتبۀ سوم اسلام |
| ۲۰ | مرتبۀ چهارم اسلام |
| ۲۱ | مرحلۀ عالی ایمان - اسلام اعطائی |
| ۲۲ | فصل دوم: ایمان |
| ۲۲ | مفهوم ایمان |
| ۲۳ | حالات مؤمن در طی درجات ایمان |
| ۲۴ | اولین شرط ایمان واقعی و زنده |
| ۲۴ | دومین شرط ایمان واقعی و زنده |
| ۲۵ | سومین شرط ایمان واقعی و زنده |

- ۲۶ چهارمین شرط ایمان واقعی و زنده
- ۲۶ پنجمین شرط ایمان واقعی و زنده
- ۲۷ ششمین شرط ایمان واقعی و زنده
- ۲۷ فردوس، ارثیه دارندگان شرایط ششگانه ایمان
- ۲۷ ایمان بعد ایمان
- ۲۸ صفات مؤمن
- ۲۹ نور ایمان و نور مؤمن
- ۲۹ قیافه مؤمن در قیامت و نظاره او به جمال حق
- ۳۰ فصل سوم : عبودیت
- ۳۰ عبودیت کل جهان
- ۳۰ بندگی و عبودیت در قاموس قرآن
- ۳۱ فقر و نیاز مطلق انسان‌ها به خدای غنی و حمید
- ۳۲ نظام عبودیت و حق ربوبی
- ۳۳ حق بندگی
- ۳۳ ظرفیت عبودی
- ۳۴ سیر در مسیر عبودیت
- ۳۵ مهاجرت از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید
- ۳۶ غرق‌شدگان دریای عبودیت
- ۳۶ مراتب بندگی و مراتب گناه
- ۳۷ فصل چهارم : پرستش و عبادت
- ۳۷ مبانی پرستش
- ۳۷ انحصار پرستش الهی
- ۳۸ اساس پرستش آگاهانه در اسلام
- ۳۹ نیاز فطری انسان به داشتن خدا و پرستش

- ۴۰ عبادت خالص
- ۴۰ عبادت تکوینی کل موجودات
- ۴۱ عبادت خاص امت هر پیامبر
- ۴۲ عبادات، عامل تقوی و تربیت نفس
- ۴۲ روح عبادت و تجسم و تمثل ظاهری آن
- ۴۳ رابطه عبادت با دفع ضرر و جلب منفعت
- ۴۳ نماز، پلیس باطنی
- ۴۴ نماز و تأثیر روانی آن
- ۴۵ عبادت با استعانت از اسماء حسنی
- ۴۵ رسیدن به یقین و دوام تکلیف عبادت
- ۴۶ فصل پنجم : ذکر
- ۴۶ مفاهیم ذکر
- ۴۷ مفهوم ذکر و انواع آن
- ۴۸ درجات و مراتب ذکر
- ۴۹ ذکر، تذکر و دعا
- ۵۰ تذکر و پناه‌جویی
- ۵۱ رابطه حالات درونی انسان با انواع ذکر
- ۵۲ ذکر خدا
- ۵۲ ذکر الهی، عامل رفع حجاب‌های حائل
- ۵۳ نتایج اعراض انسان از ذکر خدا
- ۵۴ تأثیر ذکر خدا در آرامش قلب
- ۵۴ عامل اصلی اطمینان و آرامش دل
- ۵۵ تذکر عامل بیداری و رجوع به فطرت
- ۵۶ تأثیر ذکر در سرنوشت انسان

- فراموشی خدا : فراموشی شخصیت انسانی ۵۶
- فصل ششم : قرب ۵۷
- مقام قرب الهی ۵۷
- مفهوم مقرب شدن بنده ۵۸
- مقربون و مقام علیین ۵۸
- مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت ۵۹
- فصل هفتم : رضا ۶۰
- رضای خدا، مقامی بالاتر از بهشت ۶۰
- مشمولین رضایت خدا ۶۰
- قبول مصیبت به عنوان رضا و خواست الهی ۶۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۶۱

راز بندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، مهدی
 عنوان و نام پدیدآور: راز بندگی از دیدگاه قرآن و حدیث/به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.
 مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص. م.س ۱۴/۵×۱۰؛
 فروست: تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.۱۴].
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۳۲-۱
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
 عنوان دیگر: المیزان فی تفسیر القرآن.
 موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴.
 موضوع: بندگی (اسلام).
 شناسه افزوده: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -
 شناسه افزوده: طباطبایی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن.
 شناسه افزوده: تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.۱۴].
 رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۳ت ۱۴۷ ج ۱۳۸۶
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۸۵۷۹

فهرست مطالب

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۱۸۷ .

(۲۰۹)

موضوع صفحه

تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایی عالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰

تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰

تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰

مقدمه ناشر ۸۰۰۰

مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰

فصل اول: اسلام و تسلیم ۱۷۰۰۰

مفهوم اسلام و درجات آن ۱۷۰۰۰

مرتبۀ اوّل اسلام ۱۹۰۰۰

مرتبۀ دوّم اسلام ۲۰۰۰۰

(۲۱۰)

مرتبۀ سوم اسلام ۲۲۰۰۰

مرتبۀ چهارم اسلام ۲۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مرحلۀ عالی ایمان - اسلام اعطائی ۲۸۰۰۰

فصل دوم: ایمان ۳۳۰۰۰

مفهوم ایمان ۳۳۰۰۰

حالات مؤمن در طی درجات ایمان ۳۵۰۰۰

اولین شرط ایمان واقعی و زنده ۳۹۰۰۰

دومین شرط ایمان واقعی و زنده ۴۱۰۰۰

(۲۱۱)

سومین شرط ایمان واقعی و زنده ۴۴۰۰۰

چهارمین شرط ایمان واقعی و زنده ۴۵۰۰۰

پنجمین شرط ایمان واقعی و زنده ۴۶۰۰۰

ششمین شرط ایمان واقعی و زنده ۴۸۰۰۰

فردوس، ارثیه دارندگان شرایط ششگانه ایمان ۴۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ایمان بعد ایمان ۵۰۰۰۰

صفات مؤمن ۵۲۰۰۰

نور ایمان و نور مؤمن ۵۶۰۰۰

(۲۱۲)

قیافه مؤمن در قیامت و نظاره او به جمال حق ۵۷۰۰۰

فصل سوم: عبودیت ۵۹۰۰۰

عبودیت کل جهان ۵۹۰۰۰

بندگی و عبودیت در قاموس قرآن ۶۱۰۰۰

فقر و نیاز مطلق انسان‌ها به خدای غنی و حمید ۶۴۰۰۰

نظام عبودیت و حق ربوبی ۶۶۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

۶۸۰۰۰ حق بندگی

۷۰۰۰۰ ظرفیت عبودی

(۲۱۳)

سیر در مسیر عبودیت ۷۲۰۰۰

مهاجرت از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید ۷۶۰۰۰

غرق شدگان دریای عبودیت ۷۹۰۰۰

مراتب بندگی و مراتب گناه ۸۰۰۰۰

فصل چهارم: پرستش و عبادت ۸۳۰۰۰

مبانی پرستش ۸۳۰۰۰

انحصار پرستش الهی ۸۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اساس پرستش آگاهانه در اسلام ۸۸۰۰۰

(۲۱۴)

نیاز فطری انسان به داشتن خدا و پرستش ۹۱۰۰۰

عبادت خالص ۹۳۰۰۰

عبادت تکوینی کل موجودات ۹۵۰۰۰

عبادت خاص امت هر پیامبر ۹۷۰۰۰

عبادات، عامل تقوی و تربیت نفس ۹۸۰۰۰

روح عبادت و تجسم و تمثل ظاهری آن ۱۰۰۰۰۰

رابطه عبادت با دفع ضرر و جلب منفعت ۱۰۳۰۰۰

نماز، پلیس باطنی ۱۰۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۱۵)

نماز و تأثیر روانی آن ۱۰۸۰۰۰

عبادت با استعانت از اسماء حسنی ۱۱۱۰۰۰

رسیدن به یقین و دوام تکلیف عبادت ۱۱۲۰۰۰

فصل پنجم: ذکر ۱۱۵۰۰۰

مفاهیم ذکر ۱۱۵۰۰۰

مفهوم ذکر و انواع آن ۱۱۸۰۰۰

درجات و مراتب ذکر ۱۲۱۰۰۰

ذکر، تذکر و دعا ۱۲۴۰۰۰

تذکر و پناه‌جویی ۱۲۸۰۰۰

فهرست مطالب

(۲۱۶)

موضوع صفحه

رابطه حالات درونی انسان با انواع ذکر ۱۳۰۰۰۰

ذکر خدا ۱۳۳۰۰۰

ذکر الهی، عامل رفع حجاب‌های حائل ۱۳۴۰۰۰

نتایج اعراض انسان از ذکر خدا ۱۳۶۰۰۰

تأثیر ذکر خدا در آرامش قلب ۱۳۹۰۰۰

عامل اصلی اطمینان و آرامش دل ۱۴۲۰۰۰

تذکر عامل بیداری و رجوع به فطرت ۱۴۴۰۰۰

تأثیر ذکر در سرنوشت انسان ۱۴۶۰۰۰

فراموشی خدا: فراموشی شخصیت انسانی ۱۴۹۰۰۰

(۲۱۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل ششم: قرب ۱۵۱۰۰۰

مقام قرب الهی ۱۵۱۰۰۰

مفهوم مقرب شدن بنده ۱۵۳۰۰۰

مقربون و مقام علیین ۱۵۵۰۰۰

مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت ۱۵۶۰۰۰

فصل هفتم: رضا ۱۶۱۰۰۰

رضای خدا، مقامی بالاتر از بهشت ۱۶۱۰۰۰

مشمولین رضایت خدا ۱۶۳۰۰۰

(۲۱۸)

قبول مصیبت به عنوان رضا و خواست الهی ۱۶۵۰۰۰

مجموعه تفسیر المیزان با حمایت مؤسسه عترت فاطمی چاپ و منتشر شده است که بدین وسیله از مدیران و کارکنان مؤسسه یاد شده تشکر و قدردانی می‌شود.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

(۲۱۹)

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
 وَ مَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ
 الْمُضْطَفَى وَ بِهِجَهُ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدِ
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْهَةِ
 الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيمَا بَقِيَّتِهِ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجَّجَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
 (۵)

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنْنَا بِيضَاعِهِ
 مُزْجَاهٍ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
 فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
 إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت
 فرو فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و
 رحمت

(۶)

ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل
 می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و
 آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر
 بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و
 تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.
 توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۷)

متن تأییدیه حضرت آیه الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۸)

ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۹)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله‌سیدعلی‌اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۰)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای»

(۱۱)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای

را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد. کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به

(۱۲) راز بندگی

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به

مقدمه ناشر (۱۳)

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

(۱۴) راز بندگی

نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

مقدمه ناشر (۱۵)

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

(۱۶) راز بندگی

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۷)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

(۱۸) راز بندگی

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

مقدمه مؤلف (۱۹)

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه

فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید. بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار (۲۰) راز بندگی

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، مقدمه مؤلف (۲۱)

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این (۲۲) راز بندگی

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند! لیل قدر سال ۱۳۸۵ سید مهدی حبیبی امین مقدمه مؤلف (۲۳)

فصل اول: اسلام و تسلیم

مفهوم اسلام و درجات آن

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

«وقتی پروردگارش به ابراهیم گفت: اسلام بیاور! گفت من تسلیم رب العالمین هستم.» (۱۳۱ / بقره)

اصولاً - کلمه «اسلام» و «تسلیم» و «استسلام» هر سه یک معنا را می‌دهند، و آن این است که کسی و یا چیزی در برابر کس دیگر حالتی داشته باشد، که هرگز او را نافرمانی

(۲۴)

نکند، و او را از خود دور نسازد.

این حالت اسلام و تسلیم و استسلام است. هم‌چنان که در قرآن کریم آمده:

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ... - آری کسی که روی دل تسلیم برای خدا کند...» (۱۱۲/بقره) و نیز فرموده:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا... من روی دل متوجه به سوی آن کس می‌کنم، که آسمان‌ها و زمین بیافرید توجّهی معتدلانه...» (۷۹/أنعام)

وجه هر چیز عبارت از آن طرف آن چیز است، که روبروی تو قرار دارد. ولی نسبت به خدای تعالی وجه هر چیز تمامی وجود آن است، برای این که چیزی برای خدا پشت و رو ندارد.

پس اسلام انسان برای خدای تعالی وصف رام بودن و پذیرش انسان

ادراکات اعطاشده به انسان (۲۵)

است نسبت به هر سرنوشتی که از ناحیه خدای سبحان برایش تنظیم می‌شود، چه سرنوشت تکوینی، از قضا و قدر، و چه تشریحی از اوامر و نواهی و امثال آن.

به همین جهت می‌توان گفت: مراتب تسلیم بر حسب شدت و ضعف حوادث و آسانی و سختی پیش آمدها مختلف می‌شود. آن که در برابر پیش آمدهای ناگوار و تکالیف دشوارتر تسلیم می‌شود، اسلامش قوی‌تر است، از اسلام آن کس که در برابر ناگواری‌ها و تکالیف آسان‌تری تسلیم می‌شود.

پس اسلام دارای درجات و مراتبی است. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۵۹.

(۲۶) راز بندگی

مرتبه اول اسلام

مرتبه اول از اسلام پذیرفتن ظواهر اوامر و نواهی خداست. یعنی با زبان شهادتین را بگویید، چه این که موافق با قلبش باشد و چه نباشد. در این باره خدای تعالی فرموده:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...

«اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو هنوز ایمان نیآورده‌اید. ولکن بگویید اسلام آوردیم، چون هنوز ایمان داخل در قلبتان نشده است...» (۱۴/حجرات)

در مقابل اسلام به این معنا اولین مراتب ایمان قرار دارد. و آن عبارت است از اذعان و باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین، که لازمه‌اش عمل به غالب فروع است.

مرتبه اول اسلام (۲۷)

مرتبه دوم اسلام

مرتبه دوم از اسلام دنباله و لازمه همان ایمانی است که، در مقابل مرتبه اول اسلام قرار داشت، یعنی تسلیم و انقیاد قلبی نسبت به

نوع اعتقادات حقه تفصیلی و اعمال صالحه‌ای که از توابع آن است، هرچند که در بعضی موارد تخطی شود. داشتن این مرحله منافاتی با ارتکاب گناهان ندارد. خدای تعالی درباره این مرحله از اسلام می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ: آنان که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند.» (۶۹ / زُحْرَف) و نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً...: ای کسانی که ایمان آوردید، همگی داخل در سلم شوید...» (۲۰۸ / بَقَرَه) (۲۸) راز بندگی

پس به حکم این آیه یک مرتبه از اسلام هست که بعد از ایمان پیدا می‌شود. چون می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، داخل در سلم شوید!» پس معلوم می‌شود این اسلام غیر اسلام مرتبه اول است که قبل از ایمان بود. در مقابل این اسلام مرتبه دوم از ایمان قرار دارد، و آن عبارت از اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی که خدای تعالی درباره‌اش می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَدْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: مؤمنان تنها آن‌ها هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده، و سپس تردید نکردند، و با اموال و نفوس خود در راه خدا جهاد نمودند، این‌ها همان‌ها هستند که در دعوی خود صادق‌اند.» (۱۵ / حُجْرَات)

و نیز فرموده:

مرتبه دوم اسلام (۲۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...: ای کسانی که ایمان آوردید، آیامی خواهید شما رابه تجارتي رهنمایی کنم که از عذاب دردناک نجاتتان دهد؟ آن این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و نفوس خود جهاد کنید...» (۱۰ و ۱۱ / صَف) در این دو آیه دارندگان ایمان را باز به داشتن ایمان ارشاد می‌کند، پس معلوم می‌شود ایمان دومشان غیر ایمان اول است. (۱)

مرتبه سوم اسلام

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۶۰.

(۳۰) راز بندگی

مرتبه سوم اسلام دنباله و لازمه همان مرتبه دوم ایمان است.

چون نفس آدمی وقتی با ایمان نام‌برده انس گرفت و متخلّق به اخلاق آن شد خودبه‌خود سایر قوای خلاف با آن، از قبیل قوای بهیمی و سبعی برای نفس رام و منقاد می‌شود. آن قوایی که تمایل به هوس‌های دنیوی و زخارف فانی و ناپایداریش می‌شوند، رام نفس گشته، و نفس به آسانی می‌تواند از سرکشی آن‌ها جلوگیری کند. این جاست که آدمی آن‌چنان خدا را بندگی می‌کند که گویی او را می‌بیند. اگر او خدا را نمی‌بیند ولی این باور و یقین را دارد که خدا او را می‌بیند.

چنین کسی دیگر در باطن و سرّ خود هیچ نیروی سرکشی که مطیع امر و نهی خدا نباشد و یا از قضا و قدر خدا به‌خشم آید، نمی‌بیند و سراپای وجودش تسلیم خدا می‌شود.

درباره این اسلام است که خدای تعالی می‌فرماید:

مرتبه سوم اسلام (۳۱)

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: نه، به پروردگارت سوگند ایمان نمی‌آورند (یعنی ایمانشان کامل نمی‌شود) مگر وقتی که هم در اختلافاتی که بینشان پدید می‌آید تو را حکم کنند، و هم وقتی حکم راندی در دل هیچ‌گونه ناراحتی از حکم تو احساس نکنند، و به تمام معنا تسلیم شوند.» (۶۵ / نساء)

این اسلام در مرتبه سوم است که در مقابلش ایمان مرتبه سوم قرار دارد، و آن ایمانی است که آیات: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»، «(۱ تا ۳ / مؤمنون) و نیز آیه «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، «(۱۲۶ / بقره) و آیاتی دیگر در این زمینه به آن اشاره می‌کند.

اخلاق فاضله از رضا و تسلیم و سوداگری با خدا، و صبر در آن چه خدا

(۳۲) راز بندگی

خواسته، و زهد به تمام معنا، و تقوی، و حب و بغض به خاطر خدا... همه از لوازم این مرتبه از ایمان است. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۶۱.

مرتبه سوم اسلام (۳۳)

مرتبه چهارم اسلام

مرتبه چهارم از اسلام دنباله و لازمه همان مرحله سوم از ایمان است. چون انسانی که در مرتبه قبلی بود، حالش در برابر پروردگارش حال عبد مملوک است، درباره مولای مالکش. یعنی دائما مشغول انجام وظیفه عبودیت است، آن هم به‌طور شایسته. عبودیت شایسته همان تسلیم صرف بودن در برابر اراده مولا و محبوب و رضای اوست. این عبودیت در ملک خدای رب العالمین عظیم‌تر و عظیم‌تر از مالکیت در عالم بشری است، برای این که ملک خدا حقیقت ملک است که در برابرش هیچ موجودی استقلال ندارد. نه استقلال ذاتی، نه صفتی و نه عملی.

انسان در حالی که در مرتبه سابق از اسلام و تسلیم است، ای بسا که عنایت ربّانی

(۳۴) راز بندگی

شامل حالش گشته، و این معنا برایش مشهود شود که ملک تنها برای خداست. و غیر خدا هیچ‌چیزی نه مالک خویش است و نه مالک چیز دیگر، پس ربی هم سوای او ندارد.

این معنایی است موهبتی و افاضه‌ای است الهی، که دیگر خواست انسان در به دست آوردنش دخالتی ندارد.

این که ابراهیم علیه‌السلام در اواخر عمرش از خدای تعالی برای خودش و فرزندش اسماعیل تقاضای اسلام، و دستورات عبادت می‌کند، چیزی را تقاضا کرده که دیگر به اختیار خود او نبوده و کسی نمی‌تواند با اختیار خود آن قسم اسلام را تحصیل کند.

اسلامی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام در آیه مورد بحث درخواست کرده، اسلام مرتبه چهارم بوده، که در برابر این مرتبه از اسلام، مرتبه چهارم از ایمان قرار دارد، و آن عبارت از این است که این حالت، تمامی وجود آدمی را فرا بگیرد،

مرتبه چهارم اسلام (۳۵)

که خدای تعالی درباره این مرتبه از ایمان می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ - آگاه باش، که اولیای خدا نه خوفی بر آنان هست، و

نه اندوهناک می‌شوند. کسانی که ایمان آوردند، و از پیش همواره ملازم با تقوی بودند.» (۶۲ و ۶۳ / یونس)

چون مؤمنینی که در این آیه ذکر شده‌اند، باید این یقین را داشته باشند که غیر از خدا هیچ‌کس از خود استقلالی ندارد، و هیچ

سببی تأثیر و سببیت ندارد مگر به اذن خدا.

وقتی چنین یقینی برای کسی دست داد، دیگر از هیچ پیش آمد ناگواری ناراحت و اندوهناک نمی‌شود، و از هیچ محذوری که احتمالش را بدهد نمی‌ترسد.

این است معنای آن که فرمود: «نه خوفی بر آنان هست، و نه اندوهناک می‌شوند!»

و گرنه معنی ندارد که انسان حالتی پیدا کند که از هیچ چیز نترسد

(۳۶) راز بندگی

و هیچ پیش آمدی اندوهناکش نسازد. پس این همان ایمان مرتبه چهارم است، که در قلب کسانی پیدا می‌شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشند، (دقت فرمایید). (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۶۲.

مرتبه چهارم اسلام (۳۷)

مرحله عالی ایمان - اسلام اعطائی

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ!»

«پروردگارا، ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشد، به وجود آور» (۱۲۸) / بقره

در این معنا هیچ حرفی نیست که اسلام به آن معنایی که بین ما از لفظ آن فهمیده می‌شود و به ذهن تبادر می‌کند، اولین مراتب عبودیت است. این اسلام عبارت است از ظاهر اعتقادات و اعمال دینی، چه این که توأم با واقع باشد یا نه.

حال که معنای کلمه اسلام معلوم شد، این سؤال پیش می‌آید که ابراهیم علیه‌السلام و هم‌چنین فرزندش اسماعیل با این که هر دو پیغمبر بودند، و ابراهیم علیه‌السلام یکی از

(۳۸) راز بندگی

پنج پیغمبر اولوالعزم و آورنده ملت حنیف، و اسماعیل علیه‌السلام رسول خدا و ذبیح او بود، چگونه در هنگام بنای کعبه از خدا اولین و ابتدایی‌ترین مراتب عبودیت را می‌خواهند؟

اصولاً درخواست اسلام معنا ندارد، برای این که اسلامی که معنایش گذشت، از امور اختیاری هر کسی است، و به همین جهت می‌بینیم، مانند نماز و روزه امر بدان تعلق می‌گیرد و خدا می‌فرماید: اَسْلِم!

و معنا ندارد که چنین عملی را با این که در اختیار همه است به خدا نسبت بدهند و یا از خدا چیزی را بخواهند که در اختیار آدمی است. پس لابد عنایت دیگری در کلام است، که درخواست اسلام را از آن دو بزرگوار صحیح می‌سازد.

این اسلام که آن دو درخواست کردند، غیر اسلام متداول، و غیر آن معنایی است که از این لفظ به ذهن ما تبادر می‌کند، چون اسلام دارای مراتبی است. به دلیل این که در آیه

مرحله عالی ایمان - اسلام اعطائی (۳۹)

دیگر ابراهیم علیه‌السلام را با این که دارای اسلام بود، باز امر می‌کند به اسلام. پس مراد به اسلامی که در این جا مورد نظر است، غیر آن اسلامی است که خود آن جناب داشت. نظایر این اختلاف مراتب در قرآن بسیار است.

پس این اسلام، عبارت است از تمام عبودیت، و تسلیم کردن بنده خدا آنچه دارد برای پروردگارش.

این معنا هر چند که مانند معنای اولی که برای اسلام کردیم اختیار آدمی است، و اگر کسی مقدمات آن را فراهم کند می‌تواند به

آن برسد، الا این که وقتی این اسلام با وضع انسان عادی، و حال قلب متعارف او سنجیده شود، امری غیر اختیاری می‌شود. یعنی - با چنین حال و وصفی - رسیدن به آن امری غیرممکن می‌شود، مانند سایر مقامات ولایت، و مراحل عالیه، و نیز مانند سایر مدارج کمال که از (۴۰) راز بندگی

حال و طاقت انسان متعارف و متوسط‌الحال بعید است، چون مقدمات آن بسیار دشوار است. و به همین جهت ممکن است آن را امری الهی و خارج از اختیار انسان دانسته و از خدای سبحان درخواست کرد که آن را به آدمی افاضه فرماید، و آدمی را متصف‌بدان بگرداند.

علاوه بر آنچه گفته شد، در این جا نظری است دقیق‌تر و آن این است که آن چه به انسان‌ها نسبت داده می‌شود و اختیاری او شمرده می‌شود، تنها اعمال است.

و اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می‌شود، اگر به حقیقت بنگریم اختیاری انسان نیست، و می‌شود، و یا بگو اصلاً باید به خدا

مرحله عالی ایمان - اسلام اعطائی (۴۱)

منسوب شود. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۲۴.

(۴۲) راز بندگی

(۴۳)

فصل دوم: ایمان

مفهوم ایمان

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ!» (۱ و ۲ / مؤمنون)

کلمه «ایمان» به معنای اذعان و تصدیق به چیزی، و التزام به لوازم آن است. مثلاً ایمان به خدا در قاموس قرآن به معنای تصدیق به یگانگی او، و پیغمبران او، و تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او، و تصدیق به هر حکمی است که فرستادگان او (۴۴)

آورده‌اند، البته تا اندازه‌ای با پیروی عملی، نه این که هیچ پیروی نداشته باشد، و لذا قرآن را می‌بینیم که هر جا صفات نیک مؤمنین را می‌شمارد، و یا از پاداش جمیل آنان می‌گوید دنبال ایمان عمل صالح را هم ذکر می‌کند:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً... هر که عمل صالح کند چه مرد و چه زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما به‌طور قطع او را به حیاتی طیب زنده می‌کنیم...! (۹۷ / نخل)

پس صرف اعتقاد ایمان نیست، مگر آن که به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده‌ایم، ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم. چون ایمان همان علم به هر چیزی است، اما علمی توأم با سکون و اطمینان به آن، و این چنین سکونت و اطمینان ممکن نیست که منفک از التزام به لوازم باشد. (۱)

ادراکات اعطاشده به انسان (۴۵)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۰.

(۴۶) راز بندگی

حالات مؤمن در طی درجات ایمان

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ!» (۶۲ / یونس)

اولین مرتبه اسلام این است که شخص شهادتین را بر زبان جاری کند و ظاهراً تسلیم شود. و بعد از آن اولین مرتبه ایمان قرار دارد که عبارت است از این که شخص به طور اجمال، اعتراف قلبی به مفهوم شهادتین داشته باشد هر چند به همه اعتقادات حقه دینی راه نیابد و لذا از پاره‌ای جهات امکان دارد که با شرک جمع شود.

اسلام بنده پیوسته صفا می‌یابد و رشد می‌کند تا بدان جا که سراسر وجودش را تسلیم در برابر خدا فرامی‌گیرد و در تمام اموری که به او مربوط است تسلیم به خدا می‌شود که بازگشت هر چیز به سوی خداست.

حالات مؤمن در طی درجات ایمان (۴۷)

به هر اندازه که رتبه و درجه «اسلام» بالا رود، «ایمان» مناسب آن درجه عبارت می‌شود از اعتراف به لوازم آن مرتبه خاص تا بدان جا که بنده برابر پروردگار به حقیقت الوهیت او تسلیم شود و نسبت به او دشمنی و اعتراضی نداشته باشد.

در این مرحله بنده نسبت به قضا و قدر و حکم الهی دشمنی نمی‌کند و به هیچ وجه به اراده خدا اعتراضی ندارد.

به موازات این اسلام نیز، ایمان وجود دارد. ایمان در این مرحله یعنی یقین به خدا و همه اموری که راجع به خداست. این ایمان، ایمان کامل است و بندگی بنده با چنین ایمانی به حد کمال می‌رسد.

خدا اهل این نحو ایمان را توصیف به «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، می‌کند و این

(۴۸) راز بندگی

دلالت دارد بر آن که مراد از ایمان در این آیه درجه عالی ایمان است که با دارا بودن آن معنی عبودیت و مملوکیت خالص بنده به خدا به حد کمال می‌رسد.

بنده در این درجه از ایمان به چشم می‌بیند که ملکیت از آن خدای «لَا شَرِيكَ لَهُ» است و هیچ امری در اختیار خودش نیست تا از زوال آن بترسد یا برای از بین رفتن آن محزون گردد. چرا که ترس وقتی بر روح آدمی مسلط می‌شود که در انتظار ضرری به سر می‌برد که بدو بازگردد و حزن و اندوه نیز وقتی به شخص دست می‌دهد که چیزی را که دوست دارد، از دست بدهد یا چیزی که خوش ندارد صورت پذیرد.

همه این‌ها چیزهایی است که نفع و ضررش به خود شخص برمی‌گردد. چنین ترس و اندوهی تنها در صورتی تحقق می‌پذیرد که انسان بر خود مسلط و حقی نسبت به اولاد و مال و جاه و مقام و امثال آن قائل باشد که بر آن‌ها بترسد و برای از دست رفتنشان

حالات مؤمن در طی درجات ایمان (۴۹)

اندوهگین شود. ولی چیزی که به هیچ وجه با آدمی بستگی ندارد نسبت به آن ترسی هم ندارد و از فقدان آن غم به خود راه نمی‌دهد.

کسی که هر چیزی را ملک طلق خدای سبحان می‌داند و می‌داند که هیچ کس در ملک او شریک نیست، برای خودش ملکی و حقی نسبت به هیچ چیز قائل نخواهد بود تا در این زمینه ترسناک یا غمگین شود.

این است توصیفی که درباره «اولیاء» خود ذکر فرموده است.

معنای این که اولیای خدا جز از خدا نمی‌ترسند و حزنی ندارند این نیست که خیر و شر، نفع و ضرر، نجات و هلاکت، راحتی و رنج، لذت و الم، نعمت و بلا در نظر آنان مساوی است و ادراک مشابه از آن دارند، زیرا عقل آدمی و بلکه شعور عمومی حیوانی

چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

(۵۰) راز بندگی

بلکه معنای آن این است که آنان برای کسی غیر از خدا اساساً استقلال در تأثیر قائل نیستند. و منحصرراً ملک و حکم را از آن خدا می‌دانند و لذا از کسی غیر او نمی‌ترسند مگر از چیزی که خدا می‌خواهد که بترسند و یا از آن اندوهگین شوند. و خدا خواسته است که از پروردگار خویش بترسند و از این که کرامت الهی از دستشان برود محزون گردند و چنین ترس و حزن تسلیم در برابر خداست!

عدم خوف و عدم حزن، هم در نشئه دنیا است و هم در نشئه آخرت. (۱)

اولین شرط ایمان واقعی و زنده

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۱۴۸.

اولین شرط ایمان واقعی و زنده (۵۱)

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ!»

«آن‌ها که در نماز خاشعند» (۲ / مؤمنون)

کلمه «خُشوع» به معنای تأثر خاصی است که به افراد مقهور دست می‌دهد، افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته‌اند به طوری که توجه وی همه و همه‌اش معطوف او گشته از هر جای دیگر قطع می‌شود. ظاهراً این حالت حالتی است درونی که به نوعی عنایت به اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می‌شود.

این آیه تا آخر آیه ششم اوصاف مؤمنین را می‌شمارد، اوصاف ایمانی که زنده و فعال باشد، و آثار خود را داشته باشد، آن آثاری که باید داشته باشد، تا غرض مطلوب از آن حاصل شود، و آن اثر فلاح و رستگاری است، که دارنده چنین ایمانی نماز را (۵۲) راز بندگی

پیدا می‌دارد، چون نماز عبارتست از توجه کسی که جز فقر و ذلت ندارد، به سوی درگاه عظمت و کبریایی، و منبع عزت و بهاء الهی، و لازمه چنین توجهی این است که نمازگذار متوجه به چنین مقامی مستغرق در ذلت و خواری گشته، و دلش را از هر چیزی که او را از مهمش و از هدفش بازمی‌دارد برکند، پس اگر ایمان نمازگذار ایمانی صادق باشد، این چنین ایمان توجه او را و هم او را یکی می‌کند، آن هم معبود اوست، و اشتغال او به عبادت، او را از هر کار دیگری بازمی‌دارد.

ایمان به خدا هم وقتی اثر خود را می‌کند، و آدمی را به اعمال صالح و صفات پسندیده نفسانی از قبیل خشیت، خشوع، اخلاص و امثال آن، می‌کشاند، که دواعی باطله و تسویلات شیطانی بر آن غلبه نکند، و یا بگو ایمان ما مقید به یک حال معین نباشد.

اولین شرط ایمان واقعی و زنده (۵۳)

پس مؤمن وقتی علی‌الاطلاق مؤمن است که آن چه می‌کند بر اساسی حقیقی و واقعی و مقتضای ایمان باشد، چه ایمان اقتضا دارد که اگر انسان عبادت می‌کند خشوع داشته باشد، و اگر هر کار دیگری می‌کند خالی از لغو و امثال آن باشد. (۱)

دومین شرط ایمان واقعی و زنده

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ!»

«و کسانی که از لغو روی گردانند» (۳/ مؤمنون)

فعل «لَعُو» آن کاری است که فایده نداشته باشد.

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۱.

(۵۴) راز بندگی

افعال لغو از نظر دین، آن اعمال مباح و حلالی است که صاحبش در آخرت یا در دنیا از آن سودی نبرد و سرانجام آن منتهی به سود آخرت نگردد، مانند خوردن و آشامیدن به داعی شهوت در غذا که لغو است. چون غرض از خوردن و آشامیدن گرفتن نیرو برای اطاعت و عبادت خداست، و اما اگر فعل هیچ سودی برای آخرت نداشته باشد، و سود دنیایی‌اش هم بالاخره منتهی به آخرت نشود، چنین فعلی لغو است. و به نظری دقیق‌تر لغو عبارتست از غیر واجب و غیر مستحب.

خدای عزّ و جلّ در وصف مؤمنین فرموده که به کلی لغو را ترک می‌کنند بلکه فرموده از آن اعراض می‌کنند. چون هر انسانی هر قدر که با ایمان باشد در معرض لغزش و خطاست، و خدا هم از لغزش‌های غیر کبائر، در صورتی که از کبائر اجتناب شود، بخشوده است.

دومین شرط ایمان واقعی و زنده (۵۵)

به همین جهت خدا مؤمنین را به این صفت ستوده که از لغو اعراض می‌کنند، و اعراض غیر ترک به تمام معناست. اعراض امر وجودی است، اعراض وقتی است که محرکی و داعی آدمی را به سوی اشتغال به فعلی بخواند، و آدمی از آن اعراض نموده و به کاری دیگر پردازد و اعتنایی به آن کار نکند.

لازمه این آن است که نفس آدمی خود را بزرگ‌تر از آن بداند که به کارهای پست اشتغال ورزد، و بخواهد که همواره از کارهای منافی با شرف و آبرو چشم پوشیده و به کارهای بزرگ و مقاصد جلیل پردازد.

ایمان واقعی هم همین اقتضا را دارد، چون سر و کار ایمان هم با ساحت عظمت کبریایی، و منبع عزت و مجد و بهاء است، و کسی که متصف به ایمان است جز به زندگی سعیده ابدی و جاودان، اهتمام و اشتغال نمی‌ورزد، مگر به کارهایی که حق آن را عظیم

(۵۶) راز بندگی

بداند، و آنچه را که سفله‌گان و سفیهان و جاهلان بدان تعلق و اهتمام دارند عظیم نمی‌شمارد، و در نظر او خوار و بی‌ارزش است. و اگر جاهلان او را زخم زبان بزنند و مسخره کنند به ایشان سلام می‌کند و چون به لغوی می‌گذرد آبرومندانه می‌گذرد.

از همین جا روشن می‌شود که وصف مؤمنین به اعراض از لغو کنایه است از علو همت ایشان و کرامت نفوسشان. (۱)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۴.

دومین شرط ایمان واقعی و زنده (۵۷)

سومین شرط ایمان واقعی و زنده

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ!»

«و کسانی که زکات را عمل می‌کنند» (۴ / مؤمنون)

نام بردن زکات با نماز قرینه است بر این که مقصود انفاق مالی است نه تطهیر نفس.

دادن زکات هم از اموری است که ایمان به خدا اقتضای آن را دارد. چون انسان به کمال سعادت خود نمی‌رسد مگر آن که در اجتماع زندگی کند، و در اجتماع هر ذیحقی به حق خود نمی‌رسد، و جامعه روی سعادت را نمی‌بیند، مگر این که تفاوت طبقاتی در آن نباشد، و همه مردم در بهره‌مندی از مزایای

(۵۸) راز بندگی

حیات و متاع زندگی برخوردار باشند.

انفاق مالی به فقراء و مساکین از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عامل‌ها برای رسیدن به این هدف است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۵.

سومین شرط ایمان واقعی و زنده (۵۹)

چهارمین شرط ایمان واقعی و زنده

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ...»

«و کسانی که عورت خود را از حرام و نامحرم حفظ کنند مگر از همسران و یا کنیزان خود که در مباشرت با این زنان ملامتی

ندارند. کسی که غیر از این زنان را به مباشرت بطلبند ستمکار و متعدی خواهد بود!» (۵ تا ۷ / مؤمنون)

حفظ «فروج» کنایه از اجتناب از مواقعه نامشروع است از قبیل زنا و لواط و غیره ولی مواقعه با زنان خود و یا کنیزان مملوک ملامت ندارد.

وقتی مقتضای ایمان این شد که به کلی فروج خود را حفظ کنند مگر تنها از دو

(۶۰) راز بندگی

طایفه از زنان، پس هر کس با غیر این دو طایفه مساس و ارتباط پیدا کند متجاوز از حدود خدا شناخته می‌شود،

حدودی که خدای تعالی برای مؤمنین قرار داده است. (۱)

پنجمین شرط ایمان واقعی و زنده

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ!»

«و کسانی که امانات و عهد خود را رعایت کنند!» (۸ / مؤمنون)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۶.

پنجمین شرط ایمان واقعی و زنده (۶۱)

«أمانت» به آن چیزی که سپرده شده، چه مال، و چه اسرار و امثال آن گفته می‌شود. در آیه شریفه هم همان مقصود است و

دلالت بر همه اقسام امانت‌ها که در میان مردم دائر است می‌کند.

کلمه «عَهْد» به معنای هر چیزی است که انسان با صیغه عهد ملتزم شده باشد، مانند نذر و سوگند.

و ممکن است مراد به آن مطلق تکلیف‌هایی باشد که متوجه مؤمنین شده، چون در قرآن ایمان مؤمن را عهد و میثاق او نامیده، و

هم‌چنین تکالیفی را که متوجه آنان کرده عهد خوانده است:

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا بَبَدَّةٍ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ... و آیا هر عهدی که با ایشان بسته شود و هر تکلیفی که به ایشان شود بنا

دارند تخلف کنند...؟» (۱۰۰ / بقره)

(۶۲) راز بندگی

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الْآذِبَارَ... قَبْلًا هُمْ بِأَخْذِ عَهْدِهِمْ كَانُوا...» (۱۵ / احزاب)

آیه مورد بحث مؤمنین را به حفظ امانت، از این که خیانت شود، و حفظ عهد، از این که شکسته شود، توصیف می‌کند، و حق

ایمان هم همین است که مؤمن را به رعایت عهد و امانت وادار سازد، چون در ایمان او معنای سکون و استقرار و اطمینان خوابیده

است. وقتی انسان کسی را امین دانست و یقین کرد که هرگز خیانت ننموده و پیمان نمی‌شکند، قهرا دلش بر آنچه یقین یافته

مستقر و ساکن و مطمئن می‌شود، دیگر تزلزلی به خود راه نمی‌دهد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۷.

پنجمین شرط ایمان واقعی و زنده (۶۳)

ششمین شرط ایمان واقعی و زنده

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ!»

«و کسانی که نمازهای خود را محافظت می‌کنند!» (۹ / مؤمنون)

اگر فرموده نماز را محافظت می‌کنند، خود قرینه این است که مراد به محافظت بر عدد آن است.

پس مؤمنین محافظت دارند که یکی از نمازهایشان فوت نشود، و دائماً مراقب

(۶۴) راز بندگی

آن‌اند، حق ایمان هم همین است که مؤمنین را به چنین مراقبتی بخواند. (۱)

فردوس، ارثیه دارندگان شرایط ششگانه ایمان

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ!»

«آن‌ها وارثان‌اند، که بهشت فردوس را ارث می‌برند و در آن جاودان‌اند!»

(۱۰ و ۱۱ / مؤمنون)

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۸.

فردوس ارثیه‌دارندگان شرایط ششگانه‌ایمان (۶۵)

فردوس به معنای بالای بهشت است.

وراثت مؤمنین فردوس را، به معنای این است که فردوس برای مؤمنین باقی و همیشگی است، چون این احتمال می‌رفت، که

دیگران هم با مؤمنین شرکت داشته باشند، و یا اصلاً غیر مؤمنین صاحب آن شوند، خداوند آن را به ایشان اختصاص داده منتقل

نموده است. (۱)

ایمان بعد ایمان

«... قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ...»

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۱۸.

(۶۶) راز بندگی

«... خوارثیون گفتند، ما یاری کنندگان دین خدائیم، به خدا ایمان آورده‌ایم...»

(۵۲ / آل عمران)

این که خوارثیون با گفتن جمله فوق اظهار ایمان می‌کنند، آیا اولین مرتبه‌ای است که به عیسی علیه‌السلام ایمان می‌آورند یا آن که

ایمانشان سابقه دارد؟

آن‌چه از آیه شریفه «ای اهل ایمان شما هم یاران خدا شوید، چنان که عیسی بن مریم به خوارثیون گفت کیست که در راه

خدا مرا یاری کند؟ خوارثیون گفتند: ما یاران خدائیم. پس طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر شدند»

(۱۴ / صَفِّ)، استفاده می‌شود، آن است که ایمانشان سابقه داشته و اظهار ایمانشان در این جا «ایمان بعد از ایمان» می‌باشد.

ایمان بعد ایمان (۶۷)

در خود بیان این که «... گواه باش که ما مسلمانییم. پروردگارا به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و رسول را پیروی کردیم...» (۵۲ و ۵۳ / آل عمران) - که منظور از «اسلام» تسلیم شدن کامل، نسبت به اراده خداوندی است - دلالت روشنی بر آن است، زیرا چنان تسلیمی جز از مؤمنین خالص ساخته نیست، نه هر کس در ظاهر شهادت به توحید و نبوت داد، مرد میدان آن باشد!

قبل از مرتبه‌ای از مراتب «ایمان» مرتبه‌ای از مراتب «اسلام» واقع شده است، چنان که از کلام خود حواریون هم می‌توان آن را استفاده کرد، زیرا در خبر از ایمان خود کلمه «آمَنَّا» را که فعل است، گفتند و لکن در خبر از اسلام کلمه «مُسْلِمُونَ» را که دلالت بر صفت دارد آورده‌اند، و روشن است که صفت بر فعل و مبدأ آن تقدّم داشته در رتبه جلوتر قرار دارد. (۱)

راز بندگی (۶۸)

صفات مؤمن

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيئِهِ رَبَّهُمْ مُشْفِقُونَ...»

«آنان که از خوف پروردگار خود هراسانند، و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند، و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند، و آنان که از آنچه خدایشان داده می‌بخشند و قلبشان ترسان از آن است که به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند، آنان در خیرات شتاب نموده بدان سبقت می‌گیرند.» (۵۷ تا ۶۱ / مؤمنون)

۱- المیزان ج ۶، ص ۲۸.

صفات مؤمن (۶۹)

خدای سبحان صفات مؤمنون را شرح داده و می‌فرماید: آن‌هایی هستند که از خشیت پروردگارشان مشفقند. مشفق، شخص مشفق علیه خود را هم دوست دارد، و هم بیمناک خطری است که برایش پیش می‌آید. این آیه مؤمنین را توصیف می‌فرماید: به این که خدای سبحان را ربّ خود گرفته‌اند، ربی که مالک و مدبّر امر ایشان است، و لازمه این، آن است که نجات و هلاکت دایرمدار رضا و سخط او باشد، در نتیجه مؤمنین، هم از او خشیت دارند و هم دوستش می‌دارند، چون نجات و سعادتشان به دست اوست.

همین معنا ایشان را واداشته که به آیات او ایمان آورده، و او را پرستش کنند.

راز بندگی (۷۰)

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (۵۸ / مؤمنون)

منظور از آیات هر چیزی است که بشر را به سوی خدای تعالی رهنمون شود، که یکی از آن‌ها رسولان خداوند که حامی رسالت اویند. یکی دیگر کتاب و شریعت ایشان است، که نبوتشان را تأیید می‌کند. و مؤمنین کسانی‌اند که به این‌ها ایمان می‌آورند، چون از خدا خشیت دارند، و همان خشیت وادارشان می‌کند که در مقام تحصیل رضای او برآیند، و دعوت او را بپذیرند، و به امر او مؤتمر شوند، همان اوامری که از طریق وحی و رسالت به ایشان می‌رسد.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ» (۵۹ / مؤمنون)

صفات مؤمن (۷۱)

ایمان به آیات خدا هم در ایشان اثری دارد، و آن این است که وادارشان می‌کند شرکاء را از او نفی کنند و کسی را جز او نپرستند.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»، (۶۰ / مؤمنون)

مؤمنین کسانی هستند که آنچه می‌دهند، یا آنچه از اعمال صالح می‌آورند، در حالی می‌دهند و می‌آورند که دل‌هایشان ترسناک از این است که به زودی به سوی پروردگارشان بازگشت خواهند کرد. یعنی باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ و بازگشت حتمی به سوی پروردگارشان است، و آنچه می‌کنند از ترس است.

(۷۲) راز بندگی

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»، (۶۱ / مؤمنون)

مؤمنین که وصفشان کردیم در خیرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوی آن سبقت می‌جویند، یعنی از دیگران پیشی می‌گیرند، چون همه مؤمن‌اند، و لازمه آن همین است که از یکدیگر پیشدستی کنند.

از نظر این آیات، خیرات عبارتند از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلکه عمل صالحی که از اعتقاد منشأ گرفته باشد، نه آنچه نزد کفار از مال و اولاد است. (۱)

نور ایمان و نور مؤمن

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۵۸.

نور ایمان و نور مؤمن (۷۳)

«... وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...»

«... و برایتان نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید.» (۲۸ / حدید)

اطلاق آیه دلالت دارد که این مؤمنین، هم در دنیا «نور» دارند و هم در آخرت. درباره «نور» دنیایی آنان می‌فرماید: «آیا کسی که مرده بود سپس ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در بین مردم آمد و شد می‌کند، مانند کسی است که در ظلمت‌هایی به سر می‌برد که بیرون شدنی برایشان نیست...» (۱۲۲ / انعام)

درباره «نور» آخرتشان می‌فرماید:

«... روزی که مؤمنین و مؤمنات را می‌بینی که نورشان پیشاپیش آنان در

(۷۴) راز بندگی

حرکت است...» (۱۲ / حدید) (۱)

قیافه مؤمن در قیامت و نظاره او به جمال حق

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»،

«در امروز که قیامت به پا می‌شود، وجوهی زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشیت درونی از چهره‌ها نمایان است، و جمال حق را نظاره می‌کنند.» (۲۲ و ۲۳ / قیامت)

۱- المیزان ج ۳۷، ص ۳۶۳.

قیافه مؤمن در قیامت و نظاره او به جمال حق (۷۵)

مراد به نظر کردن به خدای تعالی نظر کردن حسی که با چشم سر باشد نیست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن دیدن خدای تعالی، بلکه مراد از نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است.

این طائفه دل‌هایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دل‌هایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌کند، چون آن

روز کلیه سبب‌ها از سببیت ساقط‌اند. و در هیچ موقعی از مواقف آن روز نمی‌ایستند، و هیچ مرحله‌ای از مراحل آن جا را طی نمی‌کنند، مگر آن که رحمت الهی شامل حالشان است، و از فرع آن روز ایمن‌اند، و هیچ مشهدی از مشاهده جنّت را شهود نمی‌کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت‌هایش متنعم نمی‌شوند، مگر آن که در همان حال پروردگار خود را مشاهده می‌کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی‌کنند، و هیچ چیزی را نمی‌بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است، عینا نظر کردن به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است. (۱)

(۷۶) راز بندگی

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۳۲۷.

قیافه مؤمن در قیامت و نظاره او به جمال حق (۷۷)

فصل سوم: عبودیت

عبودیت کل جهان

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٍ قَائِتُونَ!»

«هر که در آسمان‌ها و زمین است مال اوست و همه او را عبادت می‌کنند!»

(۲۶ / روم)

«قُتُونَ» به معنای لزوم طاعت با خضوع است و مراد به اطاعت با خضوع اطاعت تکوینی است، نه اطاعت دستورات شرعی، چون دستورات شرعی گاهی نافرمانی

(۷۸)

می‌شود و درباره‌اش نمی‌توان گفت: «همه و همه برای او مطیع و خاضع‌اند.»

منظور از «كُلُّ» حتما جن و انس و ملک است، و همه مطیع اسباب تکوینی هستند. ملائکه جز خضوع اطاعت ندارند، و جن و انس هم منقاد و مطیع علل اسباب کونی هستند، هرچند که دائما نقشه می‌ریزند که اثر علتی از علل یا سببی از اسباب کونی را لغو کنند، ولی برای رسیدن به این منظور باز متوسل به علت و سببی دیگر می‌شوند.

از این همه که بگذریم، خود علم و اراده و اختیارشان سه تا از اسباب تکوینی است، پس در هر حال مطیع تکوین هستند، پس در باب تکوین تنها مؤثر خداست و آنچه او بخواهد می‌شود، یعنی آنچه که علل خارجی‌اش تمام باشد.

از آنچه جن و انس بخواهد تنها آن موجود می‌شود که خدا اذن داده باشد و

ادراکات اعطاشده به انسان (۷۹)

خواسته باشد، پس مالک همه آنان و آنچه را که مالک‌اند خداست. (۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۷۴.

(۸۰) راز بندگی

بندگی و عبودیت در قاموس قرآن

«إِنَّ تَعَذُّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ...!»

«اگر عذابشان کنی اختیار داری، چه آنان بندگان تو اند...!» (۱۱۸ / مائده)

این کلام خلاصه‌ای است از معنای رقیبت و بندگی .

گرچه آیات بسیاری در قرآن کریم متضمّن این معنا هستند، لکن جمله کوتاه فوق نفوذ تصرّفات خودمختارانه مولا را در عبد تعلیل می‌کند و مشتمل است بر دلیلی که می‌رساند هر جا و در حق هر کسی بندگی تصور شود حق مسلم و عقلی مولاست که در آن بنده تصرّف کند.

بندگی و عبودیت در قاموس قرآن (۸۱)

و لازمه این معنا این است که بنده نیز باید در آنچه که مولایش او را بدان تکلیف کرده و از او خواسته اطاعت و پیروی کند، و برای او در هیچ عملی که خوش آیند مولایش نیست هیچ‌گونه استقلالی نخواهد بود. چنان که آیه شریفه «... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَعْمَلِهِ يَعْْمَلُونَ» - بلکه بندگان محترمی‌اند که در گفتار از او پیشی نمی‌گیرند و به دستوراتش عمل می‌کنند،» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) و آیه: «خداوند بنده‌ای را مثل زده که ملک دیگری است و خود قادر بر هیچ چیز نیست، و اینک آن را با آزادمردی مقایسه می‌کنیم که ما از خزینه کرم خود روزی نیکوئیش داده‌ایم، و او چون غلام کسی نیست آشکارا و پنهانی انفاق می‌کند. آیا اینان مثل هم‌اند؟» (۷۵ / نحل)

در قرآن کریم آیات بسیاری است که مردم را بندگان خدا حساب کرده، و اساس دعوت دینی را بر همین مطلب بنا نهاده که مردم همه بندگان و خدای تعالی مولای حقیقی

(۸۲) راز بندگی

ایشان است، بلکه چه بسا از این نیز تعدّی کرده و همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، به همین سمت موسوم کرده، نظیر همان حقیقتی که از آن به اسم ملائکه تعبیر شده، و حقیقت دیگری که قرآن شریف آن را جن نامیده و فرموده:

«إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا» - هیچ کسی از همه آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند، نیست مگر این که خدای را از دربندگی درخواهد آمد.» (۹۳ / مریم)

خدای سبحان به تمام معنای کلمه و حقیقتا مالک هر چیزی است که کلمه «چیز» بر آن اطلاق می‌شود، چه هیچ موجودی جز خدای سبحان خود و غیر خود را، و هم‌چنین نفع و ضرری را، و مرگ و حیات و نشوری را، مالک نیست. در عالم هستی هیچ چیزی نه در ذات، نه در وصف، و نه در عمل استقلال ندارد و مالک نیست. مگر آنچه را که خدا تملیک کند البته تملیکی که مالکیت خود او را باطل نمی‌کند.

بندگی و عبودیت در قاموس قرآن (۸۳)

از آنجایی که خدای سبحان مالک تکوینی و علی‌الاطلاق است و کسی جز او مالک نیست از این جهت جایز نیست که در مرحله عبودیت تشریحی - نه تکوینی - کسی جز او پرستش شود «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...!» (۲۳ / اسراء). (۱)

فقر و نیاز مطلق انسان‌ها به خدای غنی و حمید

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ!»

«ای مردم شما محتاج به خدائید و خدا همو بی‌نیاز و ستوده است.» (۱۵ / فاطر)

۱- المیزان ج ۱۲، ص ۲۳۷ .

(۸۴) راز بندگی

سیاق آیه به این نکته اشعار دارد که اعمال تکذیب‌کنندگان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کاشف از این است که خیال کرده‌اند می‌توانند با پرستش بت‌ها از بندگی خدا بی‌نیاز شوند، در نتیجه اگر خدا ایشان را به سوی پرستش خود دعوت می‌کند، لابد احتیاج

به عبادت ایشان دارد. پس در این قضیه از یک طرف بی‌نیاز است، و از طرف دیگر فقر و احتیاج، به همان مقدار که آنان از بی‌نیازی بهره‌مند هستند، خدا به همان مقدار فقیر و محتاج ایشان است، «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ!»
لذا خدای سبحان در رد توهم آنان فرمود: «ای مردم شما به خدا محتاج هستید و خدا بی‌نیاز و ستوده است!» در این جمله فقر را منحصر در ایشان و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی انحاء فقر در مردم، و تمامی انحاء بی‌نیازی در خدای سبحان است.

فقر و نیاز مطلق انسان‌ها به خدای غنی و حمید (۸۵)

چون فقر و غنی عبارت از فقدان و وجدان است، و این دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد. هر چیزی که تصور شود، یا فقر در آن است و یا غنی، و لازمه انحصار فقر در انسان، و انحصار غنی در خدا، انحصاری دیگر است و آن عبارت از این است که انسان‌ها منحصر در فقر باشند، و خدا منحصر در غنی. پس انسان‌ها به غیر از فقر ندارند، و خدا به غیر از غنی ندارد.

خدای سبحان غنی بالذات است، و او می‌تواند همه انسان‌ها را از بین ببرد، چون از آنان بی‌نیاز است، و آنان بالذات فقیرند و نمی‌توانند، به چیزی غیر خدا از خدا بی‌نیاز شوند.

ملاک در غنای خدا از خلق و فقر خلق به خدای تعالی، این است که خدا خالق ایشان و مدبر امورشان است. و آوردن لفظ جلاله (الله اشاره به فقر خلق و

(۸۶) راز بندگی

غنای خدا دارد. آوردن بقیه جمله «اگر شما را بخواهد از بین می‌برد و خلقی جدید می‌آورد»، اشاره به خلقت و تدبیر او دارد. و آوردن کلمه «حمید» برای این است که او در فضل خودش که همان خلقت و تدبیر باشد، محمود و ستایش شده است. (۱)

نظام عبودیت و حق ربوبی

«... وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ!»

«... و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگار ما، آمرزش تو را می‌جوئیم و

۱- المیزان ج ۳۳، ص ۵۳.

فقر و نیاز مطلق انسان‌ها به خدای غنی و حمید (۸۷)

بازگشت به سوی تو است!» (۲۸۵ / بقره)

در جمله «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» می‌خواهند به تعبیر فارسی بگویند: «چشم، اطاعت.» و این تعبیر کنایه است، از این که دعوت تو را اجابت کردیم، هم با ایمان قلبی، و هم

با عمل بدنی. با این دو کلمه «سَمِعَ و طَاعَت» امر ایمان تمام و کامل می‌گردد.

جمله فوق از ناحیه بنده ایفای به تمامی حقوق و وظایفی است که بنده در برابر مقام ربوبیت و دعوت او دارد. و این حقوق از ناحیه خدای تعالی تمامی حقوقی است که خدا برای خود به عهده بندگان گذاشته، که با کلمه «عبادت» خلاصه می‌شود، هم‌چنان که فرمود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ: من جن و انس را نیافریدم، مگر برای این که عبادتم کنند، من از آنان نه رزقی می‌خواهم و نه

می‌خواهم طعامی به من دهند.» (۵۶/ذاریات)

(۸۸) راز بندگی

و نیز فرموده:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي... آیا ای بنی آدم با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او برایتان دشمنی آشکار است؟ و این که تنها مرا پرستید؟» (۶۰ و ۶۱ / یس) (۱)

حق بندگی

خدای تعالی در برابر حقی که برای خود قرار داده حقی هم برای بنده‌اش بر خود

۱- المیزان ج ۴، ص ۴۴۱.

حق بندگی (۸۹)

واجب ساخته، و آن آمرزشی است، که هیچ بنده‌ای در سعادت خود از آن بی‌نیاز نیست، از انبیاء و رسولانش بگیر تا پائین‌تر، و لذا به ایشان وعده داده که در صورتی که اطاعتش کنند، و بندگی‌شان نمایند، ایشان را بیامرزد، هم‌چنان که در اولین حکم که برای آدم و فرزندانش تشریح کرد فرمود:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: همگی از بهشت به زمین فرود آید. پس اگر از ناحیه من هدایتی به سویتان آمد، که حتما هم خواهد آمد، آن را پیروی کنید، که هر کس پیروی کند نه خوفی برایشان هست و نه اندوهناک می‌گردند.» (۳۸ / بقره)

و این نیست مگر همان آمرزش.

وقتی مؤمنین با گفتن «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» به‌طور مطلق و بدون هیچ قیدی اعلان

(۹۰) راز بندگی

اطاعت داده، در نتیجه حق مقام ربوبیت را اداء کردند، لذا به دنبال آن حقی را که آن مقام مقدس برای آنان بر خود واجب کرده بود مسئلهت نموده و گفتند: «... غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ!» (۲۸۵ / بقره) کلمه «مَغْفِرَتٍ وَ غُفْرَانٍ» به معنای پوشاندن است، و برگشت مغفرت خدای تعالی به دفع عذاب است، که خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگی است، نواقصی که در قیامت وقتی بنده به سوی پروردگارش برمی‌گردد فاش و هویدا می‌شود. (۱)

ظرفیت عبودی

۱- المیزان ج ۴، ص ۴۴۲.

حق بندگی (۹۱)

کارهایی که از آدمی سر می‌زند، وسعت ظرفیت اوست، حال یا کم است یا زیاد، و آن‌چه از آدمی سر نمی‌زند، ظرفیتش را نداشته است.

تمام حق خدا بر بنده این است که سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است که انسان تنها در پاسخ فرمانی می‌گوید: «طَاعَةٌ» که اعضاء و جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد. مثلاً به کسی امر کنند که با چشم خود بشنود. چنین چیزی نه قابل اطاعت است و نه امر حکیم تکلیفی مولوی درباره آن صادر می‌کند. پس اطاعت داعی حق به سمع و طاعت تحقق نمی‌پذیرد، مگر در چارچوب قدرت و اختیار انسان. این افعال اختیاری و مقدر است که انسان به‌وسیله آن برای خود ضرر یا نفع کسب می‌کند. کسب

خود بهترین دلیل است، بر این که آنچه آدمی کسب کرده وسع و طاقت آن را داشته باشد.

(۹۲) راز بندگی

جمله فوق کلامی است جاری بر سنت الهی، که در بین بندگانش جاری ساخته، و زبان همان سنت است، و آن سنت این است که از مراحل ایمان آن مقداری را به هریک از بندگان خود تکلیف کرده که در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانایی بنده اش باشد. (۱)

۱- المیزان ج ۴، ص ۴۴۳.

ظرفیت عبودی (۹۳)

سیر در مسیر عبودیت

«وَأَذِیْرَفُعْ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ اِسْمَاعِیْلَ...»

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می‌برند...» (۱۲۷ / بقره)

ابراهیم علیه‌السلام زن و فرزند خود را از (موطن اصلی) حرکت می‌دهد، و به سرزمین مکه می‌آورد، و در آنجا اسکان می‌دهد... مأمور قربانی کردن اسماعیل می‌شود. از جانب خدای تعالی عوضی به جای اسماعیل قربانی می‌گردد... و سپس خانه کعبه را بنا می‌کند.

این سرگذشت، یک دوره کامل از سیر عبودیت را دربردارد.

(۹۴) راز بندگی

حرکتی که از نفس بنده آغاز گشته، به قرب خدا منتهی می‌شود. از سرزمینی دور آغاز گشته، و به حظیره قرب رب‌العالمین ختم می‌گردد. از زخارف دنیا و لذایذ آن و آرزوهای دروغینش، از جاه و مال و زنان و اولاد چشم می‌پوشد، و چون دیوها، در مسیر وی با وسوس خود منجلابی می‌سازند، او آن‌چنان راه می‌رود، که پایش به آن منجلاب فرورود، و چون می‌خواهند خلوص و صفای بندگی و علاقه بدان و توجه به سوی مقام پروردگار و دار کبریایی را در دل وی مکدر سازند، آن‌چنان سریع گام برمی‌دارد، که شیطان‌ها به گزدهش نمی‌رسند.

در حقیقت سرگذشت آن جناب وقایعی به ظاهر متفرق است، لکن در واقع زنجیروار به هم می‌پیوندند و یک داستان تاریخی درست می‌کند، که این داستان از سیر عبودی ابراهیم علیه‌السلام حکایت می‌کند، سیری که از بنده‌ای به سوی خدا آغاز می‌گردد، سیری که

سیر در مسیر عبودیت (۹۵)

سرتاسر ادب است، ادب در سیر، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حب و عشق و اخلاص، که آدمی هر قدر بیشتر در آن تدبیر و دقت کند، این آداب را روشن تر و درخشان تر می‌بیند.

در پایان این راه، از طرف خدای سبحان مأمور می‌شود برای مردم عمل حج را تشریح کند.

آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مناسک حج تشریح فرموده، یعنی احرام بستن از میقات، و توقف در عرفات، و به سر بردن شبی در مشعر، و قربانی، و سنگ انداختن به سه جمره، و سعی میان صفا و مروه، و طواف بر دور کعبه، و نماز در مقام... هر یک به یکی از گوشه‌های سفر ابراهیم به مکه اشاره دارد و مواقف و مشاهد او و خانواده‌اش را مجسم می‌سازد. و به راستی چه موافقی و چه مشاهدی که چه قدر پاک و الهی بود!

(۹۶) راز بندگی

مواقفی که راهنمایش به سوی آن مواقف، جذب‌ه ربوبیت، وسایقش ذلت عبودیت بود.

آری عبادت‌هایی که تشریح شده (که بر همه تشریح کنندگان آن بهترین سلام باد!) صورت‌هایی از توجه بزرگان از انبیاء به سوی پروردگارشان است، تمثال‌هایی است که مسیر انبیاء علیه‌السلام را از هنگام شروع تا ختم مسیر حکایت می‌کند، سیری که آن حضرات به سوی مقام قرب و زلفی داشتند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» برای شما هم در رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدایی نیکو بود...! (۲۱ / احزاب)

سیر در مسیر عبودیت (۹۷)

آیه فوق می‌فهماند آنچه امت اسلام به عنوان عبادت می‌کند، تمثالی از سیر پیامبرشان است. و این خود اصلی است که در اخباری که حکمت و اسرار عبادت‌ها را بیان می‌کند و علت تشریح آن‌ها را شرح می‌دهد، شواهد بسیاری بر آن دیده می‌شود، که متبوع بینا می‌خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع یابد. (۱)

مهاجرت از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...»

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۵۳.

(۹۸) راز بندگی

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد رعایت نفس خودتان...!»

(۱۰۵ / مائده)

نفس انسان همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم یا رستگار می‌شود. این معنایی است مطابق با مقتضای تکوین، لکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند.

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ: آیا برابرند کسانی که می‌دانند، کسانی که نمی‌دانند تنها صاحبان عقل متذکر می‌شوند.»

این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت هر لحظه که به یاد آن

مهاجرت از افق شرک به موطن عبودیت و توحید (۹۹)

می‌افتد و متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقفی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزاء عالم چه نسبتی است. نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست و حال آن که غیر متذکر چنین درکی ندارد و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم می‌یافت. و نیز می‌باید که در برابرش حجاب‌هایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجاب‌ها دسترسی و احاطه و تأثیر نیست. تنها پروردگار او قادر به رفع آن حجاب‌هاست. پروردگاری که او را، هم از پشت سر دفع داده و دورش می‌کند، و هم از پیش رو به وسیله قدرت و هدایت به سوی خود می‌کشاند، و نیز نفس خود را می‌یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست. این جاست که معنی جمله «... عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يُضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَ يُتِمُّ...» و جمله «... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا...» (۱۰۵ / مائده) را به خوبی درک می‌کند.

(۱۰۰) راز بندگی

این جاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد، شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و

استغناى پوشالى و خيالى را يکى پس از ديگرى به توحيد و درک حقايق و نزديکى به خدا و تواضع رحمانى و فقر و عبوديت تبديل مى‌نمايد.

گرچه ما از نظر اين که موجودى خاک‌نشين و دل‌بسته به علايقى هستيم که ما را از درک حقايق مشغول نموده نمى‌توانيم آن‌طور که بايد اين حقيقت را هم درک نماييم، و ما را مانع مى‌شود از اين که به جاي اهتمام به فضلات اين دنياى فانى که کلام الهى در بيانات خود آن را جز لهو و لعب معرفى ننموده، غوطه‌اى در درياى حقايق بزنيم الا- اين که اعتبار صحيح و بحث زياد و تدبّر کافى ما را به تصديق کليات اين

مهاجرت از افق شرک به موطن عبوديت و توحيد (۱۰۱)

معنى به‌طور اجمال و ادار مى‌سازد، اگر چه به تفصيل آن احاطه پيدا نکنيم «و خداوند هدايت کننده است». (۱)

۱- الميزان ج ۱۱، ص ۲۸۶.

(۱۰۲) راز بندگى

غرق‌شدگان درياى عبوديت

«... وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ. يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»

«... و آن‌ها که نزد اويند از عبادتش استکبار نمى‌کنند و خسته نمى‌شوند، شب و روز تسبيح گويند و سستی نگيرند.» (۱۹ و ۲۰/انبيا)
خداى تعالى در اين آيه حال بندگان مقرب، و ملائکه مکرم خود را بيان مى‌کند، که مستغرق در عبوديت، و سرگرم در عبادت اويند. هيچ کارى ديگر آنان را از عبادت او باز نمى‌دارد، و به هيچ چيز جز عبادت او توجه نمى‌کنند.

غرق‌شدگان درياى عبوديت (۱۰۳)

سنت جارى ميان موالى و بردگان در ملک‌هاى اعتبارى اين است که برده هرقدر به درگاه مولايش مقرب‌تر شود، مولايش از بسيارى از تکاليف و وظائف او اغماض مى‌کند.

ولى در خداى تعالى چنين نيست، بلکه هرقدر بنده او تقرب بيشترى پيدا کند، بيشتر به عظمت و کبرياء و عزت و بهاء مولايش پي مى‌برد، و بيشتر ذلت و مسکنت و حاجت خود را احساس مى‌کند، پس در نتيجه کارش به جايى مى‌رسد که به غير عبوديت و

خضوع کار ديگرى نکند. (۱)

۱- الميزان ج ۲۸، ص ۹۳.

(۱۰۴) راز بندگى

مراتب بندگى و مراتب گناه

«وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»

«و کسى که طمع دارم روز رستاخيز گناهم را بيامرزد.» (۸۲ / شعراء)

«خَطِيئَتِهِ» و گناه مراتبى دارد. هرکس به حسب مرتبه‌اى که از عبوديت خدا دارد، در همان مرتبه گناهي دارد، هم‌چنان که فرموده‌اند:

«حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ - خوبى‌هاى نيکان براى مقربين درگاه حق، بدى و گناه به شمار مى‌رود.» و به همين جهت است که

خداى تعالى به رسول گرامى خود صلى الله عليه و آله دستور مى‌دهد: «... وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ... - براى گناهت طلب آمرزش کن...!»

(۵۵/ مؤمن)

مراتب بندگى و مراتب گناه (۱۰۵)

در آیه فوق، گناه آدمی مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام عبارتست است این که به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند تمامی دقایق زندگی به یاد خدا باشد، هر چند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است، و چگونه ممکن است «خَطِيئَةٌ» غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آن که خدای تعالی تصریح کرده به این که آن جناب مُخْلِصِ خداست، و غیر خدا احدی از آن جناب سهم ندارد، و شریک نیست: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ - ما ایشان را با یاد آخرت خالص کردیم.» (۴۶ / ص)

در آیه مورد بحث ابراهیم علیه‌السلام به خود نسبت خطا و گناه داده، با این که آن جناب از گناه معصوم بود، و این خود دلیل بر آن است که مرادش از «خَطِيئَةٌ»، مخالفت امر مولوی الهی نبوده است. (۱)

(۱۰۶) راز بندگی

۱- المیزان ج ۳۰، ص ۱۴۷.

(۱۰۷)

(۱۰۸) راز بندگی

فصل چهارم: پرستش و عبادت

مبانی پرستش

«... أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...»

«... قدرت، همه از آن خداست...» (۱۶۵/بقره)

وقتی انسان حکم کند که عالم خدایی دارد که آن را با علم و قدرت خود آفریده، چاره‌ای جز آن ندارد که به پیروی از ناموس عمومی که در عالم هست یعنی خضوع و تأثیرپذیری و تسلیم موجود ضعیف و ناتوان و خرد و ناچیز در برابر موجود نیرومند (۱۰۹)

و توانا و بزرگ، در برابر خدا به عنوان عبادت خضوع کند. زیرا این یک ناموس عمومی است که در عالم جریان دارد و در تمامی اجزاء هستی حاکم است، و عامل تأثیر اسباب در مسببات و تأثیرپذیری مسببات از اسباب است.

وقتی این ناموس در حیوانات ذی‌شعور و اراده ظهور کند، منشأ خضوع و پذیرش ضعیف از قوی خواهد شد.

ظهور ناموس فوق در عالم انسانی وسیع‌تر و روشن‌تر از سایر حیوانات است، زیرا نوع انسان دارای عمق ادراک و خصیصه فکر است، و لذا در اجرای غالب مقاصد و اعمالش که به منظور جلب نفع و دفع ضرر انجام می‌دهد تنوع دارد.

مثلاً رعیت در برابر سلطان، فقیر در برابر غنی، مرئوس در برابر رئیس، فرمانبردار در برابر فرمانده، خادم در برابر مخدم، شاگرد در برابر

(۱۱۰) راز بندگی

استاد، عاشق در برابر معشوق، نیازمند در برابر بی‌نیاز، عبد در برابر آقا، و مربوب در برابر ربّ خضوع می‌کنند.

همه این خضوع‌ها از یک نوع است و آن عبارت است از فروتنی و کوچکی در برابر قهر و قدرت.

عمل بدنی‌ای که این فروتنی و کوچکی را نشان می‌دهد، به هر شکلی که باشد و از هر که سرزند و برای هر که انجام یابد. پرستش نام دارد. (۱)

انحصار پرستش الهی

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۲۳.

انحصار پرستش الهی (۱۱۱)

«وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

«تنها او اله است. هیچ معبودی جز او نیست...!» (۷۰/قصص)

خدای سبحان مختار است و تنها او می‌تواند این معنا را اختیار کند که بندگان تنها او را پرستند که به ظاهر و باطنشان آگاه است، پس او را سزد که بر بندگان حکم کند که تنها او را عبادت کنند، که یگانه معبود مستحق عبادت است، و بر بندگان هم واجب است حکم او را گردن نهاده و تنها او را پرستند.

ذیل آیه مشتمل است به سه دلیل:

(۱۱۲) راز بندگی

۱- لَهُ الْحَمْدُ

۲- لَهُ الْحُكْمُ

۳- إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

این سه وجوهی است که انحصار خدای را در استحقاق پرستش توجیه می‌کند.

این که فرمود: «... لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ...» آن انحصار را به این بیان توجیه می‌کند که هر کمالی که در دنیا و آخرت وجود دارد نعمتی است که از ناحیه خدای تعالی نازل شده، و در ازاء هر یک از آن‌ها مستحق ثنای جمیل است، و جمال هر یک از این نعمت‌های اعطا شده از کمال ذاتی او و از یکی از صفات ذات او ترشح شده است، که در ازاءش مستحق ثناست. نعمت‌های اخروی او هم در عین این که پاداش عبادت زبانی و یا عملی

انحصار پرستش الهی (۱۱۳)

انسان در دنیا است، نعمت دیگری است از او که در ازاء آن مستحق ثنایی دیگر است.

پس تنها اوست که مستحق پرستش است.

اما این که فرمود: «وَلَهُ الْحُكْمُ»، علتش این است که خدای سبحان مالک علی الاطلاق همه عالم است. او، هم در مرحله تشریح و اعتبار مالک است و هم در مرحله تکوین و حقیقت. و از آثار ملک او یکی این است که حکم کند بر بندگان و مملوکن خود که کسی غیر او را نپرستند.

و اما این که فرمود: «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، جهتش این است که رجوع به سوی او به خاطر حساب و جزاء است و چون او مرجع است، و محاسب و جزادهنده نیز هموست، پس تنها اوست که باید پرستش شود، و پرستش او را باید تنها بر طبق دین او انجام داد. (۱)

(۱۱۴) راز بندگی

اساس پرستش آگاهانه در اسلام

راهی وجود ندارد که ما انسان را از خضوع در برابر قدرت برحذر داریم، زیرا این مستند به حکم فطرت است و انسان نمی‌تواند از آن سرباز زند مگر در صورتی که برایش روشن شود، شخصی که نیرومندش می‌پنداشت و خودش را نسبت به او ضعیف می‌شمرد آن‌گونه نیست که گمان می‌برد و بلکه مثل هم‌اند.

از این جاست که می‌بینیم اسلام، تنها موقعی مردم را از اتخاذ و پرستش خدایانی به

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۱۰۹.

اساس پرستش آگاهانه در اسلام (۱۱۵)

جز خدا نهی می‌کند که قبلاً برای آن‌ها روشن کرده باشد که این خدایان مثل خود مردم مخلوق و مربوطند و تمامی عزت و قوت از آن خداست:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ...!»

«کسانی را که شما به جز خدا می‌پرستید مثل خود شما بنده هستند...!» (اعراف / ۱۹۴)

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْتَمِعُوا وَتَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ: کسانی را که شما به جز خدای خود خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و خودشان را هم یاری نمی‌کنند و اگر به هدایتشان دعوت کنید، نمی‌شنوند و تو می‌بینی دارند به تونگاه می‌کنند و نمی‌بینند!» (اعراف / ۱۹۸)

«...أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...» (بقره / ۱۶۵)

«...فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...» (نساء / ۱۳۹)

«...مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ...!» (۴ / سجده)

(۱۱۶) راز بندگی

غیر از خدا هیچ کس چیزی ندارد که دیگران را به خضوع در برابر خود فراخواند و بنابراین در برابر هیچ کس به جز او خضوع جایز نیست، مگر آن که خضوع در برابر آن کس و تکریم و تعظیم و جنبه ولایت و سرپرستی او بازگشت به خدا داشته باشد:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: کسانی که از این رسول که یک پیغمبر امی است پیروی می‌کنند... پس آن‌ها که بدو ایمان آورده و بزرگش شمرده و یاریش کرده و از نوری که با او نازل شده پیروی کرده‌اند، اینان رستگارانند.» (اعراف / ۱۵۷)

«إِنَّمَا وَكَّلَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ: سرپرست شما تنها خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان می‌آورند و نماز به پامی دارند و در حال رکوع زکوة می‌دهند.» (۵۵ / مائده)

اساس پرستش آگاهانه در اسلام (۱۱۷)

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...: مؤمنین و مؤمنات سرپرستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند...» (۷۱ / توبه)

«... وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ: ... کسی که شعائر خدا را بزرگ شمارد این از تقوای دل‌هاست.» (۳۲ / حج)

پس در اسلام در برابر هیچ کس غیر از خدا خضوع روا نیست، مگر آن که به خدا بازگشت داشته باشد و به قصد او انجام یابد. (۱)

نیاز فطری انسان به داشتن خدا و پرستش

۱- المیزان ج ۲۰، ص ۱۲۴.

(۱۱۸) راز بندگی

«أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ؟»

«شگفتا! آیا این مرد این همه خدایان را کنار زده و منحصر به خدای واحد کرده است؟ راستی مطلب بسیار عجیبی است!» (۵ / ص)

اختلاف درک‌ها و تفکرات در طرز تلقی و تفسیر یکتایی خدا از همه جا روشن‌تر دیده می‌شود. چه در آن جا است که اختلاف و

نوسان وسیع و عجیبی که افراد بشر در درک و تعقل و کیفیت تفسیر و بیان مسئله وجود خدای تعالی دارند، به خوبی به چشم می‌خورد، با این که همه‌شان در اصل وجود خدا متفق‌اند، چون دارای فطرت انسانی‌اند. و این مسئله هم از الهامات مرموز و اشارات دقیق فطرت سرچشمه می‌گیرد و لذا می‌بینیم که:

نیاز فطری انسان به داشتن خدا و پرستش (۱۱۹)

وجود این فطرت از یک طرف، و برنخوردن به یک دین صحیح از طرف دیگر، عده‌ای از افراد انسان را بر آن داشته تا برای قانع ساختن و ارضای فطرت خویش بت‌هایی از چوب و سنگ و حتی از کشک و غیره درست کرده و آن‌ها را شرکا و هم‌قطاران خدا بدانند و پرستند همان‌طور که خدا را می‌پرستند. و از آن‌ها حاجت بخواهند همان‌طوری که از خدا می‌خواهند، و در برابر آن‌ها به خاک بیفتند همان‌طور که در برابر خدا به خاک می‌افتند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۱۴۹.

(۱۲۰) راز بندگی

عبادت خالص

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ!» (۱۱ / زمر)

«به ایشان بگو آنچه من بر شما تلاوت کردم که باید خدای را پرستم و دین خدا را خالص کنم، هر چند در آن، خطاب متوجه من است، ولكن باید متوجه باشید که این خطاب از قبیل مثل معروف (دختر به تو می‌گویم عروسم تو بشنو) نیست، که فقط من شنونده‌ای باشم و مأمور باشم که خطاب خدای را به شما برسانم و خودم هیچ وظیفه‌ای دیگر نداشته باشم.»

بلکه من نیز مانند یک یک شما مأمورم او را عبادت نموده، دین را خالص برای او

عبادت خالص (۱۲۱)

سازم. باز تکلیف من به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه مأمورم که قبل از همه شما و در حقیقت اولین نفری باشم که در برابر آنچه بر من نازل شده تسلیم شده باشد، و به همین جهت قبل از همه شما من تسلیم شده‌ام و اینک بعد از تسلیم شدن خودم، دارم به شما ابلاغ می‌کنم، آری من از پروردگارم می‌ترسم، و او را با اخلاص می‌پرستم، و به او ایمان آورده‌ام، چه این که شما ایمان بیاورید و یا نیاورید، پس دیگر در من طمعی نبندید.

پس این که فرمود: «بگو من مأمور شده‌ام که خدای را پرستم و دین را خالص، برای او بدانم و نیز مأمورم که اولین مسلمان باشم،» اشاره است به این که آن جناب در اطاعت دستور خدا به اخلاص در دین، و داشتن دین خالص مانند سایر مردم است.

و جمله «مأمورم که اولین مسلمان باشم،» اشاره است به این که در امری که متوجه من شده زیادتی است بر امری که متوجه همه شما شده است، و آن زیادتی

(۱۲۲) راز بندگی

عبارت از این است که خطاب قبل از شما به من متوجه شده، و غرض از توجه آن به من قبل از شما این است که من اولین کسی باشم که تسلیم این امر شده، و به آن ایمان آورده باشد. (۱)

عبادت تکوینی کل موجودات

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ...»

(۴۹ / نحل)

«آن چه جنبنده در زمین و آسمان هست در برابر خدا خضوع نموده و انقیاد ذاتی که همان

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۷۳.

عبادت تکوینی کل موجودات (۱۲۳)

حقیقت سجده است دارند، پس حقاو "خدای تعالی" است که پرستش و سجده شود.

این آیه سجده جنبندگان را ذکر می‌کند، چه کلمه «دَابَّةٌ» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد. و این حقیقت سجده است، که خود نهایت درجه تذلل و تواضع در برابر عظمت و کبریایی خداست. برای این که سجده عبارت است از به رو در افتادن آدمی بر روی خاک، که البته در صورتی عبادت است که منظور مجسم ساختن ذلت درونی باشد. پس حقیقت سجده همان تذلل درونی است.

عمومیت کلمه «دَابَّةٌ» شامل انسان و جن هر دو می‌شود، از این که ملائکه را جداگانه اسم برد می‌توان فهمید که هر چند ملائکه نیز حرکت دارند لکن حرکت آنان از نوع حرکت جنبندگان و انتقال مکانی آنان نیست.

(۱۲۴) راز بندگی

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۱ / حدید)

موجودات عالم چه عقلاء و چه غیرعقلاء همه خدا را به تمام معنی کلمه و به حقیقت معنی کلمه تسبیح می‌گویند. تسبیح تمامی موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین هست، تسبیح با زبان و تنزیه به حقیقت معنای کلمه است، هر چند که ما زبان آن‌ها را نفهمیم. نفهمیدن ما دلیل بر این نیست که جمادات زبان ندارند. قرآن کریم تصریح دارد بر این که تمامی موجودات زبان دارند.

«تَسْبِيحٌ» به معنای منزّه داشتن است، و منزّه داشتن خدا به این است که هر چیزی را که مستلزم نقص و حاجت و ناسازگار با ساحت کمال او باشد، از ساحت او نفی کنی و معتقد باشی که خدای تعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست. (۱)

عبادت تکوینی کل موجودات (۱۲۵)

عبادت خاص امت هر پیامبر

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ...»

«برای هر امتی طریقی مقرر کردیم که هر یک پیرو طریق خویش است...» (۶۷/حج)

گویا مشرکین و یا کفار از اهل کتاب وقتی عبادات اسلامی را دیده‌اند، چون برای آن‌ها نوظهور بوده و نظیر آن را در شریعت‌های سابق، یعنی شریعت یهود، ندیده

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۳۴ و ج ۳۷ ص ۲۹۷.

(۱۲۶) راز بندگی

بودند، لذا در مقام منازعه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برآمده‌اند، که این جور عبادت در هیچ شریعتی ندیده‌ایم. خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امت‌های گذشته عبادتی داشته‌اند، که آن قسم خدا را عبادت می‌کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی‌شده، چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می‌کرد و بهتر از آن را می‌آورد، چون افکار امت‌های بعدی ترقی یافته‌تر از قبلی‌ها بود، و استعداد عبادتی کامل‌تر و بهتر از سابق را یافته بودند. (۱)

عبادات، عامل تقوی و تربیت نفس

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۹۵.

عبادات، عامل تقوی و تربیت نفس (۱۲۷)

«... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ!»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما مقرر شده چنان که بر پیشینیان شما مقرر شده شاید پرهیزکاری کنید.» (۱۸۳ / بقره)

تعالیم عالیہ اسلام و بیانات قرآن چنین افاده می‌کند که ساحت قدس پروردگار منزہ تر از این است که احتیاج به چیزی داشته باشد، پس عبادات هر اثری را داشته باشند تنها متوجّه بنده خواهد شد نه خدا. گناهان نیز چنین است.

در خصوص روزه می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی تشریح این حکم برای این است که شما پرهیزکار شوید، نه این که پروردگار به روزه گرفتن شما نیازمند باشد.

و اما این که از روزه امید یافتن تقوا می‌توان داشت جای تردید نیست،

(۱۲۸) راز بندگی

چه هر انسانی این مطلب را از فطرت خود می‌یابد که اگر کسی بخواهد با عالم طهارت و قدس ارتباط پیدا کند و به مرتبه کمال و روحانیت برسد و درجات ارتقاء معنوی را به پیماید اول چیزی که بر او لازم است این است که از بی‌بند و باری و شهوترانی پرهیزد و جلوی نفس سرکش را گرفته، و از دلبستگی و فرورفتن در مظاهر حیات مادی خود را منزّه کند و از هر چیزی که او را از خدا باز می‌دارد دوری گزیند. این تقوی از راه خودداری از شهوات و دوری از هواهای نفسانی دست می‌دهد.

کسی که در امور مشروع و مباح دعوت خدا را اجابت کرد، در امور غیر مشروع و حرام بهتر اطاعت و فرمانبرداری می‌نماید. (۱)

۱- المیزان ج ۳، ص ۹.

عبادات، عامل تقوی و تربیت نفس (۱۲۹)

روح عبادت و تجسم و تمثیل ظاهری آن

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا...»

«ما تو را دیدیم که رو در آسمان می‌چرخاندی، پس به زودی تو را به سوی قبله‌ای برمی‌گردانیم که دوست می‌داری، اینک روی خود به طرف مسجد الحرام کن و هر جا بودید رو بدان سو کنید...» (۱۴۴ / بقره)

توجه عبادتی به سوی خدای سبحان، اگر بخواهیم از چهار دیواری قلب و ضمیر

(۱۳۰) راز بندگی

تجاوز کند، و به صورت فعلی از افعال درآید - با این که فعل جز با مادیات سر و کار ندارد - به ناچار باید این توجه بر سیل تمثیل صورت بگیرد.

ساده‌تر بگوئیم، از یک سو می‌خواهیم، با عبادت متوجه به خدا شویم، و از سوی دیگر خدا در جهتی و طرفی قرار ندارد، پس به ناچار باید عبادت ما بر سیل تمثیل و تجسم درآید.

به این طور که نخست توجهات قلبی ما با اختلافی که در خصوصیات آن (از خضوع و خشوع و خوف و رجا و عشق و جذبه و امثال آن) است، در نظر گرفته شود و بعد همان خصوصیات را با شکل و قیافه‌ای که مناسبش باشد، در فعل خود منعکس کنیم.

مثلاً- برای این که ذلّت و حقارت قلبی خود را به پیشگاه مقدّس او ارائه داده باشیم، به سجده افتیم، و با این عمل خارجی از حال درونی خود حکایت کنیم. و یا اگر خواسته روح عبادت و تجسم و تمثیل ظاهری آن (۱۳۱)

باشیم احترام و تعظیمی که در دل از او داریم، حکایت کنیم، به صورت رکوع درآییم، و چون بخواهیم حالت فدایی بودن خود را به پیشگاهش عرضه کنیم، دور خانه‌اش بگردیم، و چون بخواهیم او را تکبیر و بزرگداشت کنیم، ایستاده عبادتش کنیم، و چون بخواهیم برای تشریف به درگاهش خود را تطهیر کنیم، این مراسم را با غسل و وضو انجام دهیم، و از این قبیل تمثیل‌های دیگر. هیچ شکی نیست، در این که روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگی درونی او، و حالانی که در قلب نسبت به معبود دارد، که اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته، و اصلاً عبادت به شمار نمی‌رود. و لکن در عین حال این توجه قلبی باید به صورتی مجسم شود، و خلاصه عبادت در کمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به این است که در قالبی و ریختی ممتل گردد. (۱)

(۱۳۲) راز بندگی

رابطه عبادت با دفع ضرر و جلب منفعت

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا...»

«بگو آیا می‌پرستید به غیر خدا چیزی را که مالک نفع و ضرری برای شما نیستند و حال آن که خداوند شنوا و داناست.» (۷۶ / مائده)

در این آیه حجتی است که از مدرکات فهم ساده و بسیط و عقل سالم گرفته شده است، چه این چنین عقل این‌طور حکم می‌کند که انسان ساده و بی‌غرض اگر چیزی را اله

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۲۹.

رابطه عبادت با دفع ضرر و جلب منفعت (۱۳۳)

و معبود گرفته و آن را بپرستد برای این است که می‌خواهد بدین وسیله معبودش را به دفع ضرر و جلب منفعت خود وادار کند. و اگر به این حکم عقلی، این مطلب را ضمیمه کنیم که در عالم جز خدا کسی مالک ضرر و نفع نیست، این نتیجه به دست می‌آید که هیچ غرض عقلانی را در عبادت غیرخدا نمی‌توان تصور کرد.

چون چنین است پس باید از این عمل یعنی عبادت غیرخدا اجتناب کرد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۱۲۷.

(۱۳۴) راز بندگی

نماز، پلیس باطنی

«...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...!»

«...نماز از فحشا و منکر جلوگیری است...!» (۴۵ / عنکبوت)

اگر دستور داده‌اند به این که مردم نماز بخوانند، برای این بوده که نماز آنان را از فسق و فجور باز می‌دارد.

این تعلیل می‌فهماند که نماز عملی است عبودی، که به‌جا آوردنش صفتی در روح آدمی پدید می‌آورد که آن صفت به اصطلاح معروف پلیسی است غیبی، و صاحبش را از فحشا و منکرات باز می‌دارد، و در نتیجه جان و دلش از قذارت‌های گناهان نماز، پلیس باطنی (۱۳۵)

و آلودگی‌هایی که از اعمال زشت پیدا می‌شود پاک می‌ماند.

مقصود از نماز، رسیدن به آن صفت است، یعنی صفت بازداري از گناه.

پیدایش این صفت اثر طبیعی نماز است، ولیکن به نحو اقتضاء، نه به نحو علیت، چون نماز توجه خاصی است، از بنده به سوی خدای سبحان، لکن این گونه نیست که دیگر نماز گزار نتواند گناه کند، نه، بلکه اثرش به مقدار اقتضاء است، یعنی اگر مانع و یا مزاحمی در بین نباشد اثر خود را می‌بخشد، و نماز گزار را از فحشا بازمی‌دارد، ولی اگر مانعی یا مزاحمی جلو اثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی‌کند، و در نتیجه نماز گزار آن کاری که انتظار آن را از او ندارند می‌کند.

یاد خدا، و موانعی که از اثر او جلو می‌گیرند، مانند دو کفه ترازوست، هر وقت که یاد خدا چربید، نماز گزار گناه نمی‌کند، و هر جا کفه آن موانع چربید، کفه یاد خدا ضعیف

(۱۳۶) راز بندگی

می‌شود، و نماز گزار از حقیقت یاد خدا منصرف می‌گردد، و گناه را مرتکب می‌شود.

و اگر خواننده عزیز بخواهد این معنا را لمس کند باید حال بعضی از افراد که نام مسلمان دارند، و در عین حال نماز نمی‌خوانند در نظر بگیرد، که به خاطر نماز نخواندن، روزه را هم می‌خورند، حج هم نمی‌روند و زکات هم نمی‌دهند، و سایر واجبات را هم ترک می‌کنند و خلاصه چیزی را در راه خود مانع پیشرفت خود نمی‌بینند، نه ظلم، نه زنا، نه ربا، نه دروغ و نه... .

آن وقت اگر حال چنین شخصی را با حال کسی مقایسه کنی که نماز می‌خواند، و در نمازش به حداقل آن یعنی آن مقداری که تکلیف از گردنش ساقط شود اکتفا می‌کند، خواهی دید که او از بسیاری کارها که بی‌نماز از آن پروا نداشت پروا دارد. و اگر حال این نماز گزار را با حال کسی مقایسه کنی که در نمازش اهتمام بیشتری دارد، خواهی

نماز، پلیس باطنی (۱۳۷)

دید که دومی از گناهان بیشتری پروا دارد، و به همین قیاس هر چه نماز کامل تر باشد، خودداری از فحشا و منکرات نیز بیشتر خواهد بود. (۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۱۶.

(۱۳۸) راز بندگی

نماز و تأثیر روانی آن

«...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»

«...نماز پیادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیر است...!» (۴۵ / عنکبوت)

نماز بهترین اعمال است، چون نماز از «فحشا» و «منکر» بازمی‌دارد. مراد به این بازداري، بازداري طبیعت نماز از فحشاء و منکر است. البته بازداري هم به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

چگونه نماز از فحشاء و منکرات نهی می‌کند؟

این عمل، مخصوصا که بنده خدا آن را در هر روز پنج بار بجا آورد، و همه عمر

نماز و تأثیر روانی آن (۱۳۹)

ادامه دهد، و مخصوصا اگر آن را همه روز در جامعه‌ای صالح بجا آورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه بجا بیاورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام ورزند، طبعاً با گناهان کبیره سازش ندارد.

توجه به خدا از در بندگی، آن هم در چنین محیطی، و از چنین افرادی، طبیعتاً باید انسان را از هر معصیتی کبیره و هر عملی که

ذوق دینی آن را شنیع می‌داند، از قبیل قتل نفس، و تجاوز به جان‌ها، و به مال ایتام، و زنا، و لواط، باز بدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آن‌ها، بلکه از تلقین آن نیز جلوگیری کند.

برای این که نماز مشتمل است، بر ذکر خدا، و این ذکر، اولاً ایمان به وحدانیت خدای تعالی، و رسالت، و جزاء روز قیامت را به نماز گزار تلقین می‌کند، و به او می‌گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده، (۱۴۰) راز بندگی

از او استعانت بنما، و درخواست کن که تو را به سوی صراط مستقیم هدایت فرماید، و از غضب و اضلالش پناه دهد. و ثانیاً او را وادار می‌کند بر این که با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، و پروردگار خود را با زبان، حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود و هم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح خدا سلام بفرستد. علاوه بر این که او را وادار می‌کند به این که از حدث (که نوعی آلودگی روحی است)، و از خبث (یعنی آلودگی بدن و جامه) خود را پاک کند، و نیز از این که لباس و مکان نمازش غصبی باشد، پرهیزد، و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد. پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه در مدت کوتاه به‌طور مسلم باعث می‌شود که ملکه پرهیز نماز و تأثیر روانی آن (۱۴۱)

از فحشاء و منکر در او پیدا شود، به طوری که اگر فرضاً آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائماً ناظر بر احوالش باشد و او را چنان تربیت کند، که این ملکه در او پیدا شود، و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به‌بیش از آنچه که نماز او را دستور می‌دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضت وادارش می‌کند وادار نخواهد کرد. (۱)

عبادت با استعانت از اسماء حسنی

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۱۳.

(۱۴۲) راز بندگی

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...!»

«برای خداست تمامی اسمایی که بهترین اسماء هستند، پس او را عبادت کنید و با آن‌ها به سویش توجه نمایید...!» (۱۸۰ / اعراف) این که فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا»، معنایش این است که خدا را عبادت کنید با اعتقاد به این که او متصف به اوصاف حسنه و معانی جمیله‌ای است که این اسماء دلالت بر آن دارد.

کلام خدای تعالی در موارد مختلفی که دعای خود او را ذکر می‌کند مؤید این معناست:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: پروردگارتان گفته: مرا بخوانید تا اجابتتان کنم، کسانی که از

عبادت با استعانت از اسماء حسنی (۱۴۳)

پرستیدن من بزرگی کنند به خواری به جهنم وارد خواهند شد!» (۶۰ / مؤمن)

در آیه «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...» (۶۵ / مؤمن) دعا را به اخلاص در عبادت گرفته است. (۱)

رسیدن به یقین و دوام تکلیف عبادت

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»
 «به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش - عبادت پروردگار

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۳.

(۱۴۴) راز بندگی

خویش کن تا حادثه محقق به تو برسد.» (۹۸ و ۹۹ / حجر)

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند، و این مراسم را ادامه دهد و این سفارش را متفرع بر تنگی حوصله از زخم زبان‌های کفار نموده. معلوم می‌شود که تسبیح و حمد خدا و سجده و عبادت در ازاله اندوه و سبک کردن معصیت اثر دارد.

مراد به ساجدین در آیه مورد بحث نمازگزاران است و دستور، دستور به نمازخواندن است نه تنها سجده، و اگر نماز را سجده نامیده به خاطر این است که سجده افضل اجزاء نماز است، و مقصود از تسبیح و تحمید تسبیح و تحمید زبانی گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» و امثال آن است.

و اما این که فرمود: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ» دستور سلوک در منهج تسلیم

رسیدن به یقین و دوام تکلیف عبادت (۱۴۵)

و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت است.

مراد به «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» «آمدن یقین» رسیدن به اجل مرگ است که با فرارسیدن آن غیب مبدل به شهادت و خبرمبدل به عیان می‌شود.

خلاصه معنی آیه این می‌شود که :

«تو بر عبودیت خود ادامه بده، و هم‌چنان بر اطاعت و اجتناب از معصیت صبر کن، و نیز هم‌چنان بر آن چه که کفار می‌گویند تحمل کن تا مرگت فرارسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند.»

این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی به ماوراء حجاب است، نه این که مراد به یقین آن یقین باشد که با تفکر و یا ریاضت و عبادت دست می‌دهد.

این را گفتیم تا معلوم شود این که بعضی پنداشته‌اند که آیه شریفه دلالت دارد بر

(۱۴۶) راز بندگی

این که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همین که انسان یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پنداری فاسد است.

برای این که اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که از راه تفکر یا عبادت در نفس پدید می‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر حال آن یقین را قبلاً داشته است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۲۲.

رسیدن به یقین و دوام تکلیف عبادت (۱۴۷)

فصل پنجم : ذکر

مفاهیم ذکر

«...فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...!»

«...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...!» (۴۳ و ۴۴ / نحل)

کلمه «ذکر» به معنای حفظ معنای چیزی و یا استحضار آن است و به هر چیزی که آدمی به وسیله آن حفظ شود و یا مستحضر گردد ذکر گفته می‌شود.

ظاهراً اصل در این کلمه ذکر قلبی است، و اگر لفظ را هم ذکر گفته‌اند، به اعتبار این

(۱۴۸)

است که لفظ معنا را بر دل القاء می‌کند، و به همین اعتبار در قرآن کریم هم استعمال شده، چیزی که هست در عرف قرآن اگر این کلمه مقید به قیدی نشده باشد معنایش یاد خداست.

و به همین عنایت است که قرآن کریم وحی نبوت و کتاب‌های نازل بر انبیاء را «ذکر» خوانده است.

در آیه «...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...» قرآن کریم را هم ذکر خوانده است.

پس قرآن کریم ذکر است، هم‌چنان که کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی علیهم‌السلام که همه کتاب‌های آسمانی‌اند نیز ذکرند، و اهل این کتاب‌ها، بعضی آن‌ها که این کتاب‌ها برایشان نازل شده، و گروندگان به این کتاب‌ها، اهل ذکرند.

ادراکات اعطاشده به انسان (۱۴۹)

«...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...»

«... و این قرآن به تو نازل کردیم، تا برای مردم آن‌چه را به ایشان نازل شده بیان کنی...» (۴۴/نحل)

یکی از لطایف قرآن تعبیری است که در آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» و در «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» به کار رفته و فعل «نُزِّلَ» را تکرار کرده ولی یکی را از باب افعال که دلالت بر نزول یک‌جا و یک مرتبه می‌کند آورده، و یکی دیگر را از باب تفعیل که تدریج را می‌رساند.

در جمله «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» عنایت همه به نازل کردن قرآن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و به همین جهت ذکر را یک‌پارچه تصور نموده است.

و اما مردم ربطی که با قرآن دارند عبارت است از اخذ و تعلم و عمل به آن، و این

(۱۵۰) راز بندگی

مسئله به خاطر این که تدریجی است لذا نازل شدن قرآن به مردم را به کلمه «تَنْزِيلٌ» تعبیر کرده است. (۱)

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۲۱.

مفاهیم ذکر (۱۵۱)

مفهوم ذکر و انواع آن

«...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...!»

«... و نماز پیادار که نماز از فحشا و منکرات جلوگیراست و ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا می‌داند که چه می‌سازید!» (۴۵/ عنکبوت)

کلمه «ذکر» گاهی در معنای (یاد - خاطره) به کار برده می‌شود، مثلاً می‌گویند: آیا به یاد داری و یا آیا به خاطر داری

این یاد و خاطر هیبتی است در نفس، که با داشتن آن، انسان می‌تواند آن‌چه از معلومات کسب کرده حفظ کند و از دست ندهد، مانند حافظه، با این تفاوت که حفظ را در جایی به کار می‌برند که مطلبی را در حافظه خود داشته باشد، هر چند که الان حاضر و (۱۵۲) راز بندگی

پیش رویش نباشد، به خلاف ذکر که در جایی به کار می‌رود که علاوه بر مطلب در صندوق حافظه‌اش هست، در نظرش حاضر هم باشد.

گاهی کلمه ذکر را در حضور قلب استعمال می‌کنند، و یا حضور در زبان. مثلاً می‌گویند ذکر خدا بر دو نوع است، ذکر به زبان، و ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب.

ظاهراً اصل در معنای ذکر همان ذکر قلبی است، و اگر نام خدا را بردن هم ذکر نامیده شده، از این بابت است که، ذکر لفظی مشتمل بر معنای قلبی نیز هست، و ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی اثری را می‌ماند که بر سبب مترتب می‌شود، یا نتیجه‌ای که از عمل عاید می‌گردد.

اگر نماز را ذکر نامیده‌اند، برای این است که نماز، هم مشتمل است بر ذکر زبانی از تهلیل و حمد و تسبیح، و هم به اعتباری دیگر مصداقی است از مصادیق ذکر، چون رو بر

مفهوم ذکر و انواع آن (۱۵۳)

هم آن عبودیت بنده خدای را مجسم می‌سازد، و لذا خدای تعالی نماز را ذکر الله نامیده و فرموده: «... فَأَشِيعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ - چون روز جمعه به سوی نماز ندا می‌شود بشتابید به سوی ذکر الله» (۹ / جمعه)، و هم به اعتباری دیگر امری است که ذکر بر آن مترتب می‌شود، ترتب غایت بر صاحب غایت، یعنی نتیجه نماز یاد خداست، که فرموده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ - نماز به یادار برای یاد من!» (۱۴ / طه)

کلمه «ذکر» بسا می‌شود که در مقابل «غفلت» قرار می‌گیرد. (غفلت عبارت است از بی‌خبری از علم، به علم - یعنی این که ندانم که می‌دانم. و ذکر در مقابل غفلت، عبارت است از این که بدانم که می‌دانم.)

کلمه «ذکر» بسا می‌شود که در مقابل «نسیان» استعمال می‌شود. («نسیان» عبارت است از این که صورت علم به کلی از خزانه ذهن زایل شود. و ذکر در مقابل

(۱۵۴) راز بندگی

نسیان، عبارت است از این که آن صورت هم‌چنان در ذهن باقی باشد.)

کلمه «ذکر» مانند نسیان معنایی است دارای آثار و خواصی که آن آثار بر وجود ذکر مترتب می‌شود. به همین جهت کلمه «ذکر»، در مواردی که خودش نیست، آثارش هست، استعمال می‌شود.

گویا استعمال «ذکر» بر ذکر لفظی (مثلاً ذکر خدا با گفتن سبحان‌الله از همین باب است. یعنی استعمال کلمه «ذکر» در اثر آن باشد، نه خودش، چون ذکر زبانی هر چیز، از آثار ذکر قلبی آن است.

به فرضی هم که ذکر لفظی از مصادیق ذکر واقعی باشد، از مراتب آن است، نه این که به طور کلی کلمه «ذکر» به معنای ذکر لفظی بوده، و معنایش منحصر در آن باشد.

ذکر دارای مراتبی است که در متن زیر آمده است. (۱)

مفهوم ذکر و انواع آن (۱۵۵)

درجات و مراتب ذکر

«ذکر» داری مراتبی است که اختلاف آن مراتب و درجات در آیاتی از قرآن مجید بیان شده که به ترتیب زیر می‌آید:

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

«...آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌گیرد.» (۲۸ / رعد)

«وَأَذِكُرُّ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...»

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۱۷.

(۱۵۶) راز بندگی

«پروردگار خود را در دل به یاد آر، هم از تضرع، و هم از ترس، و هم آهسته به زبان...» (۲۰۵ / اعراف)

«...فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...»

«...خدا را به یاد آرید، آن طور که به یاد پدران خود هستید، بلکه شدیدتر از آن...» (۲۰۰ / بقره) (در این آیه «ذکر» را با وصف «شدت» توصیف کرده، و معلوم است که مقصود از آن ذکر باطنی و معنوی است، چون ذکر لفظی شدید و ضعیف ندارد.)

«...وَأَذِكُرُّ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»

«...و یاد کن پروردگارت را، چون فراموش کردی و بگو: باشد که پروردگارم مرا هدایت کند

درجات و مراتب ذکر (۱۵۷)

به چیزی که به راستی نزدیک‌تر از این باشد.» (۲۴ / کهف)

قسمت آخر این آیه دلالت دارد، بر این که می‌خواهد بفرماید امیدوار آن باش، که بالاتر از ذکر به مقامی بررسی که بالاتر از آن مقام که فعلاً داری، بوده باشد.

پس برگشت معنا به این می‌شود که تو وقتی از یک مرتبه از مراتب ذکر خدا پایین آمدی، و به مرتبه پایین‌تر برگشتی، بگو چنین و چنان... .

پس به حکم این آیه تنزل از مقام بلندتری از ذکر و یاد خدا نیز نسیان است.

و آیه شریفه دلالت دارد بر این که ذکر قلبی هم برای خود دارای مراتبی است. از این جا روشن می‌شود این که بعضی گفته‌اند: ذکر به معنای حضور معناست در نفس، سخنی است درست، برای این که حضور دارای مراتبی است.

(۱۵۸) راز بندگی

در آیه مورد بحث امر به «یادآوری خود» فرموده و گفته: «مرا به یاد آر!»

اگر یادآوری خدا را عبارت بدانیم، از حضور خدا در نفس، ناگزیر باید بگوییم، منظور یاد نعمت‌ها و یا عذاب‌های الهی است. (۱)

ذکر، تذکر و دعا

«وَأَذِكُرُّ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...!»

«پروردگار خویش را به زاری و بیم در ضمیر خود و به آواز غیر بلند بامداد و

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۳۴.

ذکر، تذکر و دعا (۱۵۹)

پسین‌ها یاد کن و از غفلت زندگان مباش! (۲۰۵ / اعراف)

این آیه، ذکر و یاد پروردگار را به دو قسم کرده، یکی توی دل و یکی به زبان و آهسته. آن گاه هر دو قسم را مورد امر قرار داده، و اما ذکر به صدای بلند را مورد امر قرار نداده و بلکه از آن اعراض کرده، و این نه به خاطر ذکر نبودن آن است، بلکه به خاطر این است که چنین ذکر گفتنی با ادب عبودیت منافات دارد.

دلیل این معنی روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که در بعضی از جنگ‌هایش با اصحابش طی مسافت می‌کرد، تا رسیدند به بیابانی هولناک، و اتفاقاً آن شب شبی تاریک بود. یکی از اصحابش به صدای بلند تکبیر می‌گفت. حضرت فرمود: آن کسی را که شما می‌خوانید نه دور است و نه غایب.

(۱۶۰) راز بندگی

«تَضَرُّعٌ» به معنای تملُّق توأم با نوع خشوع و خضوع است. «خِيفَةٌ» یک نوع مخصوص از ترسیدن را گویند. و مراد به آن، آن نوعی است که با ساحت مقدس باری تعالی مناسب است.

بنابراین در معنای تَضَرُّعٌ میل و رغبت به نزدیک شدن به شخص متضرع‌الیه خوابیده، و در معنای خیفه پرهیز و ترس و میل به دور شدن از آن شخص خوابیده، پس مقتضای این که ذکر را توصیف کرد، به دو وصف تَضَرُّعٌ و خیفه این است که آدمی در ذکر گفتنش حالت آن شخصی را داشته باشد که چیزی را هم دوست دارد و به این خاطر به نزدیکش می‌رود و هم از آن می‌ترسد و از ترس آن به عقب برگشته و دور می‌شود، و خدای سبحان هر چند خیر محض است و شَرِّی در او نیست، و اگر شَرِّی به ما می‌رسد از ناحیه خود ماست، ولیکن خدای تعالی ذوالجلال و

ذکر، تذکر و دعا (۱۶۱)

الاکرام است، هم اسماء جمال را دارد که ما و هر چیزی را به تقرب به در گاهش دعوت نموده و به سویش جذب می‌کند، هم دارای اسماء جلال است که قاهر بر هر چیز است، و هر چیزی را از او دفع و دور می‌کند.

پس ذکر شایسته او که دارای همه اسمای حسنی است، به همین است که مطابق با مقتضای همه اسمائش بوده باشد، چه اسماء جمالیه و چه اسماء جلالیه او (نه این که بر طبق اسماء جمالیه‌اش باشد)، و این صورت نمی‌گیرد، مگر این که تضرعا و خیفه - رغبا و رهبا باشد.

«...وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ!» (۲۰۵ / اعراف)

در این جمله از خود غفلت نهی نکرده، بلکه از داخل شدن در زمره غافلان نهی فرموده و مقصود از غافلان آن کسانی هستند که غفلت در ایشان مستقر شده

(۱۶۲) راز بندگی

است. با این بیان روشن می‌شود آن ذکر مطلوبی که در این آیه به آن امر شده، عبارت است از این که انسان ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه به یاد پروردگارش باشد و اگر احیاناً غفلت و نسیانی دست داد مجدداً مبادرت به ذکر نموده و نگذارد غفلت در دلش مستقر شود.

پس آنچه از آیه استفاده می‌شود، استمرار بر ذکر خدا در دل است در حالت تضرع و خیفه ساعت به ساعت و ذکر به زبان در صبح و شام. (۱)

تذکر و پناهجویی

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۳۱۱.

تذکر و پناه‌جویی (۱۶۳)

«کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، چون با پندار شیطانی مواجه شوند، خدا را یاد کنند و در دم به بصیرت آیند.» (۲۰۱/اعراف)

کلمه «تَدَكَّرُ» به معنای تفکر آدمی است، در امور برای پیدا کردن نتیجه‌ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بوده است. پرهیزگاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می‌شود، به یاد این می‌افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی ایشان است، و همه امور ایشان به دست اوست پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و پناه ببریم. خداوند هم شر آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان برطرف می‌کند، و ناگهان بینا می‌شوند.

آیه فوق مضمونی را افاده می‌کند که آیه زیر دارد:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: (به درستی) برای

(۱۶۴) راز بندگی

شیطان بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگار خود توکل کرده‌اند سلطنتی نیست! (۹۹ / نحل).

معلوم می‌شود که پناه بردن به خدا خود یک نوع تذکر است. چون اساسش بر این است که خدای سبحان که پروردگار آدمی است، یگانه رکن و پناهگاهی است که می‌تواند این دشمن مهاجم را دفع کند.

علاوه بر این پناه‌بردن به خدا خود یک نوع توکل به اوست. (۱)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۳۰۹.

تذکر و پناه‌جویی (۱۶۵)

رابطه حالات درونی انسان با انواع ذکر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...»

«ای کسانی که ایمان آوردید، وقتی برخوردید به گروهی از دشمن پس پایداری کنید و خدا را زیاد به خاطر آورید...!» (۴۵/انفال)

ذکر خدا در آیه فوق به معنای یاد خدا در دل و در زبان است. چه این هر دو قسم ذکر است و معلوم است که آن چیزی که مقاصد آدمی را از یکدیگر مشخص و جدا می‌کند آن حالات درونی و قلبی انسان است. حالا چه این که لفظ هم با آن حالت مطابق باشد، مثل کلمه «یا غَنَى» از فقیری که از فقر خود به خدا پناهنده می‌شود، و یا کلمه «یا شافی» از

(۱۶۶) راز بندگی

مریضی که از مرض خود به خدا پناه می‌برد، و یا مطابق نباشد، مثل این که همان فقیر و مریض به جای آن دو کلمه بگوید: «ای خدا»، چون همین «ای خدا» از فقیر به معنای «ای بی‌نیاز» و از مریض به معنای «ای شفادهنده» است، چون مقتضای حال و آن احتیاجی که این دو را به استغاثه و اदार کرده است، شاهد این است که مقصودشان از «ای خدا» جز این نیست. و این خیلی روشن است.

کسی هم که به جنگ رفته و با دشمن روبرو شده و می‌داند که در جنگ خون ریخته می‌شود و پا و دست قطع می‌گردد و خلاصه به منظور رسیدن به هدف باید از خود گذشتگی کرده و پیه همه ناملايمات را به تن خود مالید، و چنین کسی فکرش همه متوجه پیروزی و رسیدن به هدف و غلبه بر دشمن است که او را به مرگ و فنا تهدید می‌کند، و کسی که حالش این و فکر و ذکرش این باشد ذکر خدایش هم ذکر است

رابطه حالات درونی انسان با انواع ذکر (۱۶۷)

که با حالت و فکرش تناسب دارد.

این خود بهترین قرینه است، بر این که مراد از «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» این است که مؤمن متذکر آن معارفی باشد که مربوط به این شأن و این حالت است. و آن این است که خدای تعالی معبود او و پروردگار اوست، و آن کسی است که مرگ و حیات به دست اوست، و می‌تواند او را در این حال یاری کند و او سرپرست اوست، و چه سرپرست و یاور خوبی! اگر در جمله بالا- «ذکر» را مقید به «کثیر» کرد، برای این بود که در میدان‌های جنگ هر لحظه صحنه‌هایی که انسان را به دوستی زندگی فانی و شیرینی زخارف دنیوی وادار ساخته و شیطان هم با القاء وسوسه خود آن را تأیید کند تکرار می‌شود، لذا فرمود:

(۱۶۸) راز بندگی

- خدا را زیاد یاد کنید، تا بدین وسیله روح تقوا در دل‌ها هر لحظه تجدید و زنده‌تر شود! (۱)

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۱۴۹.

رابطه حالات درونی انسان با انواع ذکر (۱۶۹)

ذکر خدا

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ!»

«پس مرا به یاد آرید، تا به یادتان آرم و شکرم بگذارید و کفران نعمتم مکنید!» (۱۵۲/ بقره)

بعد از آن که خدای تعالی بر پیامبر اسلام و امت مسلمان منت نهاد، نخست پیامبر بزرگوار را که از خود مردم بود به سوی ایشان گسیل داشت.

در مرحله دوم قبله را که مایه کمال دین، و توحید در عبادت، و تقویت فضائل دینی، و اجتماعی‌شان بود، تشریح فرمود.

(۱۷۰) راز بندگی

در این آیه متفرع بر آن دو نعمت، دعوتشان می‌کند: به این که به یاد او باشند، و شکرش بگذارند، تا او هم در مقابل یاد بندگان به عبودیت و طاعت، ایشان را به دادن نعمت یاد کند، و در پاداش شکرگزاری و کفران نکردن، نعمتشان را بیشتر کند. (۱)

ذکر الهی، عامل رفع حجاب‌های حائل

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ...»

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۳۲.

ذکر الهی، عامل رفع حجاب‌های حائل (۱۷۱)

«کسانی که نزد پروردگار تواند از بندگی وی سرپیچی نکنند و تسبیح او گویند و سجده وی کنند.» (۲۰۶/ اعراف)

از آیه ظاهر می‌شود که، قرب به خدا تنها به وسیله یاد او و ذکر او حاصل می‌شود و به وسیله ذکر است که حجاب‌های حائل میان او و بنده‌اش برطرف می‌گردد.

و اگر ذکری در کار نبود، جمیع موجودات نسبت به نزدیکی به او و دوری از او یکسان بودند، و از این نظر هیچ اختلافی میان موجودات نبود که یکی نزدیک‌تر به او و یکی دورتر باشد.

در جمله «لا- يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَبْجُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ» امور سه گانه‌ای ذکر شده که ذکر باطنی مانند ذکر زبانی به آن متصف می‌شود.

(۱۷۲) راز بندگی

توضیح این که نفس می‌تواند متصف باشد به حال عدم استکبار و به حال تقدیس خدا، و به حال سجده و کمال خشوع در برابر او عینا همان‌طوری که ذکر زبانی مقصود از آن عمل خارجی است می‌تواند به این سه حالت متصف باشد، و چنان نیست که تسبیح مختص به زبان و سجده مختص به سایر اعضاء باشد... «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ» (۶ / الرّحمن) (۱)

نتایج اعراض انسان از ذکر خدا

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۳۱۳.

نتایج اعراض انسان از ذکر خدا (۱۷۳)

«کسی که از ذکر من اعراض کند، معیشتی تنگ دارد و او را در روز قیامت کور محشور کنیم.» (۱۲۴ / طه)

علت تنگی «معیشت» دردنیا، و کوری در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد اوست. و هر که در دنیا خدا را فراموش کند، او هم در آخرت وی را فراموش می‌کند.

مقصود از «ذکر» خدای تعالی یا معنای مصدری «یاد آوردن» است، و یا به معنای قرآن، و یا مطلق کتب آسمانی است، و یا به معنای دعوت حقه است، و اگر دعوت حقه را ذکر نامیده از این باب است که لازمه پیروی دعوت حقه و اعتقاد به آن یاد خدای تعالی است.

و اگر فرمود: کسی که از ذکر من اعراض کند، معیشتی «ضنک» یعنی تنگ دارد، برای

(۱۷۴) راز بندگی

این است که کسی که خدا را فراموش کند، و با او قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیر دنیا نمی‌ماند که وی به آن دل ببندد و آن را مطلوب یگانه خود قرار دهد، در نتیجه همه کوشش‌های خود را منحصر در آن کند، و فقط به اصلاح زندگی دنیایی‌اش پردازد و روز به روز آن را توسعه بیشتری داده، و به تمتع از آن سرگرم شود، و این معیشت او را آرام نمی‌کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای این که هر چه از آن به دست آورد به آن حد قانع نگشته و به آن راضی نمی‌شود، و دائما چشم به زیاده‌تر از آن می‌دوزد، بدون این که این حرص و تشنگی‌اش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائما در فقر و تنگی به سر می‌برد، و همیشه دلش علاقمند به چیزی است که ندارد، صرف نظر از غم و اندوه و قلق و اضطراب و ترسی که از نزول آفات، و روی آوردن ناملازمات، و فرارسیدن مرگ و بیماری دارد، و صرف نظر از اضطرابی که از شرّ حسودان و کید

نتایج اعراض انسان از ذکر خدا (۱۷۵)

دشمنان دارد، پس او علی‌الدوام در بین آرزوهای برآورده نشده، و ترس از فراق آن‌چه برآورده شده، به سر می‌برد.

در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می‌شناخت و به یاد او بود او را فراموش نمی‌کرد، یقین می‌کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و ملکی دارد که زوال نمی‌پذیرد، و عزتی که مشوب با ذلت نیست، و فرح و سرور و رفعت و کرامتی که هیچ مقیاسی نتواند اندازه‌اش را تعیین کند، و یا سرآمدی آن را به آخر برساند، و نیز یقین می‌کند که دنیا دار مجاز و حیاتش در مقابل آخرت پشیز است. اگر او این را بشناسد دلش به آن‌چه خدا تقدیرش کرده قانع می‌شود، و معیشتش هر چه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و «ضنک» را نمی‌بیند.

منظور از «کور محشور شدن در قیامت» یعنی او را طوری زنده می‌کنیم که راهی

(۱۷۶) راز بندگی

به سوی سعادتش که همان بهشت است، نیابد. (۱)

تأثیر ذکر خدا در آرامش قلب

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ!»

«کسانی که ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌گیرد، که البته با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند!» (۲۸ / رعد)

مقصود از «ذکر» در این جا مطلق انتقال ذهن و خطور قلب است، چه این که به

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۳۳.

تأثیر ذکر خدا در آرامش قلب (۱۷۷)

مشاهده آیتی و برخوردن به حجتی باشد، و یا به شنیدن کلمه‌ای صورت گیرد.

شاهدش این است که بعد از آن که می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌گیرد»، به عنوان قاعده کلی می‌فرماید: «...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ - با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.»

این خود قاعده‌ای عمومی است که شامل همه نوع ذکر می‌شود، چه این که ذکر لفظی باشد و چه غیر آن. این که فرمود: «با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد»، تنبیهی است برای مردم به این که متوجه پروردگار خود بشوند، و با یاد او دل‌های خود را راحت سازند.

یاد او برای نفسی که اسیر حوادث است، و همواره در جستجوی رکن وثیقی است که سعادت او را ضمانت کند، و نفسی که در کار خود متحیر است و نمی‌داند که به کجا می‌رود و به کجایش می‌برند و برای چه آمده، مایه انبساط و آرامش است. آن چنان که (۱۷۸) راز بندگی

نوش دارو مایه راحتی و آرامش مارگزیده است و مارگزیده بدان اعتماد می‌کند، و خود را به آن می‌رساند، و پس از به کار بردن آن فوراً احساس نشاط و سلامتی می‌کند، نفس نیز از یاد خدا این احساس را می‌نماید.

هر قلبی با ذکر خدا اطمینان می‌یابد و قلق و اضطرابش تسکین پیدا می‌کند. و این حکمی است عمومی و هیچ قلبی از آن مستثنا نیست مگر این که کار قلب به جایی برسد که در اثر از دست دادن بصیرت و رشدش دیگر نتوان آن را قلب نامید، که چنین قلبی از یاد خدا گریزان و از نعمت آرامش و سکون محروم خواهد بود.

از ظاهر آیه انحصاری بودن این مطلب فهمیده می‌شود که دل‌ها جز به یاد خدا به چیز دیگری اطمینان نمی‌یابند. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۶.

تأثیر ذکر خدا در آرامش قلب (۱۷۹)

عامل اصلی اطمینان و آرامش دل

ایمان به خدا ملازم با اطمینان قلب به وسیله یاد خداست: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ... مؤمنین تنها آنها هستند که وقتی یاد خدا به میان می‌آید دل‌هایشان به هراس می‌افتد...» (۲ / انفال)

ترسی که در این آیه آمده ترسی نیست که با اطمینان، منافات داشته باشد، بلکه حالتی است قلبی که طبعاً قبل از آمدن اطمینان، عارض قلب می‌شود.

هر نعمتی از ناحیه خدای سبحان نازل می‌شود، ولی هیچ شری از ناحیه خدا نازل نمی‌شود، و چون ترس، همیشه از شری است که ممکن است پیش بیاید، نتیجه می‌گیریم

معلوم است این نسیان در حقیقت نسیان نیست بلکه اعراض و روگردانی است، و گرنه کسی ندای وجدان را فراموش نمی‌کند.

مراد به «لِمَنْ يَخْشَى» کسی است که طبعاً نگرانی و ترس دارد، یعنی قلبش
(۱۸۴) راز بندگی

مستعد ظهور خشیت باشد، به طوری که اگر کلمه حق را شنید نگران بشود، و چون تذکری و تذکره‌ای (قرآن) به او برسد، در باطنش خشیتی پدید آید، و در نتیجه ایمان آورد، و باتقوی شود. (۱)

تأثیر ذکر در سرنوشت انسان

«... وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ...!»

«... و ذکر خدا بزرگتر است...!» (۴۵ / عنکبوت)

۱- المیزان ج ۲۷، ص ۱۸۵.

تأثیر ذکر در سرنوشت انسان (۱۸۵)

ذکری که غایت و نتیجه نماز است، ذکر قلبی است.

ذکری که به معنای استحضار است، یعنی استحضار یاد خدا در ظرف ادراک، بعد از آن که به خاطر فراموشی از ذهن غایب شده بود، و یا به معنای ادامه استحضار است.

این دو قسم از ذکر بهترین عملی است که صدورش از انسان تصور شود، و از همه اعمال خیر قدر و قیمت بیشتری دارد، و نیز از همه انواع عبادت‌ها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد، چون یاد خدا به این دو جور که گفته شد، آخرین مرحله سعادت است که برای انسان‌ها در نظر گرفته شده، و نیز کلید همه خیرات است.

(۱۸۶) راز بندگی

«وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ» اثر دیگری از نماز را بیان می‌کند، و این که آن اثر، بزرگ‌تر از اثر قلبی است. در نتیجه جمله «وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ» به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است که گفتیم از نماز حاصل می‌شود.

مثل این که فرموده - نماز بگذار تا تو را از فحشا و منکر بازدارد، بلکه آنچه عاید تو می‌کند، بیش از این حرف‌هاست، چون مهم‌تر از نهی از فحشا و منکر این است که تو را به یاد خدا می‌اندازد، و این مهم‌تر است، برای این که ذکر خدا بزرگ‌ترین خیری است که ممکن است به یک انسان برسد. و چون ذکر خدا کلید همه خیرات است، و نهی از فحشا و منکرات نسبت به آن فایده‌ای جزئی است. (۱)

تأثیر ذکر در سرنوشت انسان (۱۸۷)

فراموشی خدا: فراموشی شخصیت انسانی

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...!»

«و مانند آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند!» (۱۹ / حشر)

آیه شریفه و آیه قبل از آن در بیان این معنی هستند که - برای روز حساب و جزا عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جان‌هایتان

با آن زنده شود، و زنده زندگی نفس در آن روز را فراموش نکنید. چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خداست.
 ۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۱۸.
 (۱۸۸) راز بندگی

وقتی انسان خدا را فراموش کرد، اسماء حسنا و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می‌کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد.
 این جاست که بر نفس خود اعتماد می‌کند، با این که باید بر پروردگارش اعتماد نموده، و امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند.
 خلاصه این که چنین کسی پروردگار خود و بازگشت به سوی او را فراموش می‌کند، و از توجه به خدا اعراض نموده و به غیر او توجه می‌کند، و نتیجه همه این‌ها این می‌شود که خودش را هم فراموش کند، برای این که او از خودش تصویری دارد که او نیست. حاصل این که علت فراموش کردن خویش، فراموش کردن خداست.
 فراموشی خدا: فراموشی شخصیت انسانی (۱۸۹)

لفظ آیه فوق از فراموش کردن خدا نهی می‌کند، ولی سیاق آیه به ذکر خدا امر می‌کند. (۱)
 ۱- المیزان ج ۳۸، ص ۹۳.
 (۱۹۰) راز بندگی

فصل ششم: قرب

مقام قرب الهی

«أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»،

«اینان مقربان درگاه خدایند»، (۱۱ / واقعه)

از مواردی که کلمه «قُرب» در امور معنوی استعمال شده مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است. نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری است اکتسابی، که از راه عبادت و انجام مراسم عبودیت به دست می‌آید.
 (۱۹۱)

بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک شود. این نزدیکی عبارت است از این که در معرض شمول رحمت الهی واقع شود، و در آن معرض شر اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.
 معنای این که خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند، این است که او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد، و آن سعادت‌ها عبارتند از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او: «كِتَابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» - کتابی مرقوم که تنها مقربین آن را مشاهده می‌کنند. (۲۰ تا ۲۱ / مطففین)

«وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» - چاشنی آن از تسنیم است، یعنی از
 (۱۹۲) راز بندگی

چشمه‌ای است که مقربان می‌نوشند. (۲۷ و ۲۸ / مطففین)

«مقربین بلند مرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند - وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ!» (۱۰ و ۱۱ / واقعه)

چنین مرتبه‌ای برای کسی حاصل نمی‌شود، مگر از راه عبودیت، و رسیدن به حد کمال آن و عبودیت تکمیل نمی‌شود، مگر وقتی که عبد تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد و هیچ عملی نکند مگر بر وفق اراده مولایش. و این همان داخل شدن در تحت ولایت خداست. چنین کسانی اولیاء‌الله نیز هستند، و اولیاء‌الله تنها همین طایفه‌اند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۷، ص ۲۴۵.

ادراکات اعطاشده به انسان (۱۹۳)

مفهوم مقرب شدن بنده

«...وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»

«...ای مریم، خدا ترا به کلمه‌ای از خود که نامش عیسی بن مریم است بشارت می‌دهد که در دنیا و آخرت آبرومند، و از مقربان درگاه الهی است.» (۴۵ / آل عمران)

خدای تعالی معنای مقرب بودن را در سوره واقعه بیان داشته و روشن نموده که مقرب شدن بنده‌ای به خدا، آن است که در سلوک و پیمودن راه بازگشت و رجوع الی‌الله

(۱۹۴) راز بندگی

بر سایر افراد نوع خود پیشی گیرد و سبقت پیدا کند، راهی که همه افراد خواه و ناخواه آن راه را طی می‌کنند.

اگر در این که «مُقَرَّبِينَ» صفت یک دسته از افراد انسان و هم‌چنین صفت یک دسته از ملائکه می‌باشد تأمل کنیم، خواهیم فهمید که آن مقامی که حتما اکتسابی باشد نیست، زیرا روشن است که ملائکه مقاماتی که دارند با اکتساب پیدا نکرده‌اند، پس ممکن است آن مقام را به ملائکه به طور بخشش عطا کنند، و به انسان به واسطه عمل و اکتساب. (۱)

مقربون و مقام علیین

۱- المیزان ج ۶، ص ۱۴.

مقربون و مقام علیین (۱۹۵)

«كَلا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ. وَمَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»

«آنچه برای ابرار مقدر شده، و قضائش رانده شده تا جزای نیکوکاری‌های آنان باشد در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر نمی‌دانی علیین چیست، امری است نوشته شده، و قضایی است حتمی و رانده شده، و مشخص و بدون ابهام، که مقربین آن را با ارائه خدای تعالی می‌بینند.» (۱۸ تا ۲۱ / مطفیفین)

«شهادت» در این جمله به معنای معاینه و به چشم خود دیدن است.

«مُقَرَّبُونَ» قومی از اهل بهشت‌اند که درجه‌شان از درجه عموم ابرار بالاتر است.

مقربین، علیین را با ارائه خدای تعالی می‌بینند، و خدای عز و جل نظیر این مشاهده را

(۱۹۶) راز بندگی

درباره دوزخ آورده و فرموده: «حاشا که اگر دارای علم‌الیقین بودید، دوزخ را به چشم خود می‌دیدید.» (۶ / تکوین) از این آیه استفاده می‌شود که مقربین همان اهل یقین‌اند. (۱)

مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ... عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»

«محققا ابرار غرق در نعمت‌اند... چشمه‌ای است خاص که مقربون از آن می‌نوشند.»

(۲۲ و ۲۸ / مطففین)

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۲۳.

مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت (۱۹۷)

در این آیات تا حدودی جلالت قدر ابرار و عظمت مقام آنان نزد خدای تعالی، و خرمی زندگی در بهشتشان را بیان نموده است:

کلمه «نَعِيم» به معنای نعمت بسیار است و اگر این کلمه را نکره آورده خواسته بفهماند عظمت آن را شناختی نیست.

«ابرار در نعمت بسیاری قرار دارند که آن نعمت در وصف نمی‌گنجد.» (۲۲ / مطففین)

«عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»

«بر اریکه‌ها تکیه زده تماشا می‌کنند.» (۲۳ / مطففین)

«آریکه» به معنای جایگاهی است که در حجله یعنی اطاق مخصوص عروس درست می‌کنند. مراد از «نظر کردن» در آیه

نظر کردن آنان به مناظر زیبا و خرم

(۱۹۸) راز بندگی

بهشت و نعمت‌های دائمی موجود در آن است.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ»

کلمه «نَضْرَت» به معنای بهجت و رونق است.

«هر کس به چهره‌های بهشتیان نظر کند، رونق و خرمی ناشی از برخورداری از نعمت‌های بهشت را در چهره‌هایشان می‌شناسد.»

(۲۴ / مطففین)

«يُشَقِّوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ»

«از شراب بی‌غش و صافی به ایشان می‌نوشانند.» (۲۵ / مطففین)

«رَحِيق» به معنای شراب صافی و خالص از غش است و به همین مناسبت آن را به وصف مختوم توصیف کرده، چون همواره

چیزی را مهر و موم می‌کنند که نفیس و خالص از غش باشد، تا چیزی در آن نریزند و ناخالص نکنند.

مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت (۱۹۹)

«خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»

«شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.» (۲۶ / مطففین)

«خِتَام» به معنای مهر زدن است. می‌فرماید - وسیله مهر زدن بر آن رحیق به جای گل و لاک و امثال آن که در دنیا مرسوم

است، مشک است.

در آیه، بشر را ترغیب می‌کند تا بشتابند به سوی آن نعمتی که با عبارت (رحیق مختوم) توصیف کرده است.

«وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»

«مزاج آن شراب از چشمه تسنیم است، چشمه‌ای که مقربین صرفا آن را می‌نوشند» (۲۷ و ۲۸ / مطففین)

(۲۰۰) راز بندگی

مفاد جمله «مزاج آن از تسنیم است»، این است که: آنچه در قدح ابرار از رحیق مختوم هست با تسنیم به هم زده

می‌شود.

از آن‌چه گذشت دو نکته معلوم می‌شود: اول - این که تسنیم از رحیق مختوم گرانقدرتر است، چون رحیق مختوم با آمیخته شدن با آن لذت بخش‌تر می‌شود، دوم - این که مقربین در درجه بالاتری از ابرار قرار دارند. (۱)

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۱۲۷ .

مقربون و مقام والاتر آنها در بهشت (۲۰۱)

(۲۰۲)

فصل هفتم: رضا

رضای خدا، مقامی بالاتر از بهشت

«...وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...!» (۷۲ / توبه)

معنای جمله این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه بهشت‌های ماندنی بزرگ‌تر و ارزنده‌تر است! اگر «رضوان» را نکره آورد برای اشاره به این معنا بود که معرفت انسان نمی‌تواند آن را و حدود آن را درک کند. چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا وهم بشر بدان

(۲۰۳)

راه یابد. و شاید برای فهماندن این نکته بوده که کمترین رضوان خدا هر چه هم کم باشد از این بهشت‌ها بزرگ‌تر است، البته نه از این جهت که این بهشت‌ها نتیجه رضوان او و ترشحی از رضای اوست - هر چند این ترشح در واقع صحیح است - بلکه از این جهت که حقیقت عبودیت که در قرآن کریم بشر را بدان دعوت می‌کند عبودیتی است که به خاطر محبت به خدا انجام شود، نه به خاطر طمعی که به بهشتش و یا ترسی که از آتشش داریم. و بزرگ‌ترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند، بدون این که در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد.

شاید به منظور اشاره به این نکته بود که آیه را به جمله «... ذَلِكْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۷۲ / توبه) ختم نمود، و این جمله دلالت بر معنای حصر دارد و چنین افاده می‌کند که این رضوان حقیقت هر فوز و رستگاری بزرگی است، حتی رستگاری بزرگی هم

(۲۰۴) راز بندگی

که با جنت خلد دست می‌دهد حقیقتش همان رضوان است، چه اگر در بهشت حقیقت رضای خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود، نه نعمت. (۱)

مشمولین رضایت خدا

«...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...»

«و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کردند ایشان «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» یا بهترین خلق خدایند. جز ایشان نزد پروردگارشان بهشت‌های عدنی است که نهرها در زیر درختانش روان است و ایشان تا ابد در آن‌اند، در حالی که خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی باشند، و این سرنوشت کسی است که از

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۲۳۸ .

مشمولین رضایت خدا (۲۰۵)

پروردگارش بترسد.» (۶ تا ۸ / بینه)

در آیه فوق خیریت را منحصر در مؤمنین کرده، که اعمال صالح می‌کنند.

جنّات عدن به معنای بهشت‌های خالد و جاودان است. توصیف دوباره‌اش به این که «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در آن بهشت‌ها خالدند. و «ابدا خالدند» تأکید همان جاودانگی است که اسم «عَدْن» بر آن دلالت داشت.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ!»

«خدا از ایشان راضی است»، و رضایت خدا از صفات فعل خداست و مصداق و مجسم آن همان ثوابی است که به ایشان عطا می‌کند تا جزای ایمان و اعمال صالحشان باشد.

«... ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ!» (۸ / بینه)

(۲۰۶) راز بندگی

این جمله علامت بهشتیان و آنان را که به سعادت آخرت می‌رسند، بیان می‌کند و می‌فرماید: علامت خیر البریه و آن‌هایی که به جنات عدن می‌رسند، این است که از پروردگار خود ترس دارند.

در جای دیگر می‌فرماید: «... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - ... تنها علما هستند که از خدا می‌ترسند.» (۲۸ / فاطر)

پس علم به خدا خشیت از خدا را به دنبال دارد و خشیت از خدا هم ایمان به او را به دنبال دارد، یعنی کسی که از خدا می‌ترسد، قهرا در باطن قلبش ملتزم به ربوبیت و الوهیت اوست، و در ظاهر هم ملازم با اعمال صالح است. (۱)

۱- المیزان ج ۴۰، ص ۳۴۳.

مشمولین رضایت خدا (۲۰۷)

قبول مصیبت به عنوان رضا و خواست الهی

«قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ...!»

«بگو مگر برای ما جز وقوع یکی از دو نیکی را انتظار می‌برید...؟» (۵۲ / توبه)

مقصود از «دو حسنه» حسنه و مصیبت است.

قرآن کریم مصیبت را هم حسنه خوانده است.

از نظر دینی حسنه و مصیبت هر دو حسنه‌اند، برای این که اگر حسنه، حسنه است

(۲۰۸) راز بندگی

برای این است که پیروزی و غنیمت در دنیا و اجر عظیم در آخرت است، و اگر مصیبت حسنه است آن هم برای این است که شکست خوردن و کشته شدن و هر رنج و محنت دیگری که به ایشان برسد، مورد رضای خدا و باعث اجری ابدی و سرمدی است. پس هر دو حسنه هستند. (۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

